

## ساختار انسان شناسی قرآنی

جلال الدین فارسی

انسان شناسی بخش درخور توجهی از معرفت دینی را تشکیل می دهد؛ معرفتی که به انسان کمک می کند تا از (خسران) یا انحطاط بپرهیزد و در امان بماند و به (فوز) تقرب به خدا نائل آید. عظمت انسان شناسی دینی در صورتی بهتر جلوه خواهد کرد که هر مبحث آن به طور مقایسه ای - تطبیقی با فرضیه ها و آراء بشر ساخته بیان شود؛ برای مثال، مبحث (ساختار آدمی) در کنار آراء دانشمندان رشته های مختلف در این باب مطرح گردد.

همچنین برای طرح انسان شناسی دینی، نخست باید پدیدارها و واقعیتهای اساسی حیات آدمی را مشخص و روشن گردانیم و مسائل اساسی را که در این زمینه مطرح است فهرست نماییم تا ببینیم عقل دانشمندان و محققان در طول تاریخ در این خصوص به کجا رسیده و وحی چه آموخته است. مهم ترین واقعیت ها و پدیدارها عبارتند از: تنوع رفتار و منش افراد بشر، تنوع زندگی و تنوع مردمان.

گذشته از پدیدارهای تنوع رفتار و منش، تنوع زندگی و گوناگون بودن مردم، ما با واقعیت مهم دیگری روبه رو هستیم، و آن این که پدیدارهای مورد بحث، نه پی در پی در زمانهای گوناگون و ادوار تاریخی به ظهور رسیده اند و نه جدای از هم و هر یک در اقلیم یا در فرهنگی خاص بوجود آمده اند؛ بلکه در یکایک اعصار تاریخی در هر اقلیم و فرهنگی - هر چند به نسبت های متفاوتی - ظهور و وجود داشته اند.

هرگاه غیر از این می بود، برای تحلیل پیدایش آنها باید در جست و جوی علل محیطی یا فرهنگی می بودیم و به یک اساس مشترک در ظهور آنها یقین نمی کردیم. ولی واقعیت تاریخی و جامعه شناختی این است که تجربه ها و پدیدارهای مورد بحث، در تمام ادوار تاریخی، همه اقلیم و یکایک فرهنگ ها بوده است. جامع بودن شواهد این واقعیت و کثرت فزون از شمارش آنها، ما را به این نتیجه می رساند که اساس پدیدارهای تنوع رفتار و منش، تنوع زندگی، و گوناگون بودن مردم در ساختار فطری و مشترک آدمی است. به سبب وجود همین ساختار فطری مشترک است که یک ف رد را نماینده آدمیان و نمونه مشخصی از نوع بشر می دانیم و او را در عین حالی که (او) است (همه) می شماریم؛ و باور داریم که فردی است با ویژگی های مخصوص به خود و از این لحاظ بی همتا، و در عین حال نماینده و مسطوره تمام خصوصیات آدمی. به همین دلیل، لازم است ابتدا ساختار فطری و طبیعی آدمی را بشناسیم، آن گاه در پی تشخیص و شناسایی شخصیت یکایک افراد باشیم.

واقعیت های تنوع رفتار، منش، زندگی و مردم، ما را به مسأله ساختار آدمی و امکانات گوناگون و تمایلات ناهمگون نهفته در طبیعتش می کشاند. این موضوع باید مسأله محوری در انسان شناسی و سپس در علوم اجتماعی باشد. شناخت ما نسبت به ساختار آدمی، استعدادها، امکانات و توانایی های فطری او اساس فهم و معرفتیمان نسبت به مهم ترین امور حیات آدمی و مهم ترین مسائل

علوم اجتماعی است. هرگونه تغییر و بهبودی در این مسأله، شالوده نظریات ما را نسبت به مجموعه امور و مسائل امور اجتماعی بویژه انسان شناسی دگرگون می کند. بالاتر، منشأ دگرگونی در سازمان اجتماعی و ساختارش می شود. چه، سازمان اجتماعی یا دولت و نهادهایش برپایه برداشت هایی استوارند که از مسؤولیت سیاسی، کیفر، پاداش و ضرورت حیاتی دستگاه انتظامی و قضایی داریم. این جمله بر مصادراتی درباره نحوه تبیین اعمال انسانی استوار است. حتی زندگی روزانه ما بر پایه اطلاعاتی بسیار و البته سامان نیافته از نظم های استنباط شده از رفتار آدمیان، نهاده است. چنان که هیچ کودکی بدون آگاهی از این نظم ها نمی تواند رفتارش نسبت به دیگران را تنظیم کند.

این مسلم است که نظم هایی که در رفتار مردم دیده می شوند، دلالت بر وجود علت های به نسبت ثابتی برای رفتارشان دارند. از طرفی هر دسته از مردم یک نوع رفتار، یک نوع از زندگی و منش خاصی دارند. و این واقعیت عظیم دلالت بر این دارد که علل رفتار و اتخاذ نوع خاصی از زندگی، هم به شخصیت ایشان بستگی دارد و هم به ساختار فطری آنان. پی بردن به علل رفتار و اتخاذ انواعی از زندگی، و تحول در رفتار و تفاوت مردم و اشخاص از حیث رفتار و زندگی، بسته به پی بردن به ساختار یا طبیعت آدمی است. تا نهاد آدمی را شناسیم قادر به درک و تحلیل علمی تنوع رفتاری، تنوع در اتخاذ راه و رسم زندگی، و تنوع مردمان از حیث اعتقاد و اخلاق و منش و رفتار نخواهیم بود. از این رو، پی بردن به ساختار آدمی یکی از مهم ترین تلاش های علمی - در ساحت زندگی و علوم اجتماعی - به شمار می آید. این تلاش علمی، ما را از تعمیمات عامیانه ای که اساس تنظیم رفتار عادی را تشکیل می دهد و از تحلیل های خطا و گمراه گرانه دانشمندان و فیلسوفان فراتر می برد و اشتباهات آنان را بر ملا می سازد.

خوشبختانه بخشی از معرفت و حیانی، انسان شناسی بی است که پرده از حقیقت ساختار آدمی هم بر می دارد. انسان شناسی دینی از قدیم ترین زمان ها در جامعه بشری راهنمای آدمی در زندگی و رفتارش بوده است. ما هنگامی چنان که باید به عظمت این معرفت و حیانی پی می بریم که آن را در کنار نظریات دانشمندان و فلاسفه در همین موضوعات از نظر بگذرانیم.

#### انسان شناسی های بشر ساخته

در صدر فهرست ما، نظریاتی قرار می گیرند که وجود آزادی عمل و اراده ای مستقل را برای آدمی انکار دارند. و در نتیجه هیچ ثمری را بر رفتار ارادی شخص بار نمی دانند، و هرچه را برای وی پیش می آید نه حاصل عملکرد و تصمیم های او بلکه معلول اوضاع کیهانی معرفی می کنند. بنابر نظریه دیگری در باب ساختار، در آدمی که از روح و تن ترکیب می شود، دو میل یا محرک فطری هست که یکی او را به سوی خدا و دیگری به سوی زیستن و لوازم و نیازهایش سوق می دهد.

نظریه قدیمی دیگری هست که به موجب آن آدمی دستخوش کشمکش عقل و هوی است. علی بن سهل اصفهانی - معاصر جنید و عمرو بن عثمان مکی - می گوید: عقل و هوی با هم در کشمکش

اند. توفیق (الهی) یاور عقل است؛ و خذلان قرین هوی است. و نفس میان آن دو ایستاده است، تا هر یک پیرو ز شدند در کنار او قرار گیرند. ۱

چیزی شبیه آن، هزار سال بعد، از زبان شوپنهاور (۱۷۸۸ - ۱۸۶۰ م) در کتاب (اصول اخلاق) شنیده می شود. او برای آدمی یک تمایل فطری به خود پسندی و بدخواهی، و تمایل فطری دیگری به ترحم و نیکوکاری قائل است. چنین پراکندگی و دیگرسانی در آراء از آن رو است که هر دانشمند یا فیلسوفی بر حسب زاویه ای که از آن به آدمی می نگریسته تصوری به غلط یا به درستی از ساختارش پیدا کرده که همان را ساختار فطری او پنداشته است.

در نتیجه این روش، ما با نظریه های بسیاری درباره ساختار آدمی روبه رو شده ایم که واضعان هر یک، نظر به جهتی و بعدی از انسان داشته اند و آن تصور و تصویر را بر اثر زاویه دید ویژه خود یافته اند. از همین رو، بایستی پیش از ادامه بحث، زاویه دید خاص خود را نسبت به ساختار آدمی مشخص و از سایر زوایای نگرش به آن جدا سازیم. بدین سان، در این بحث علمی، روشن نمودن معنایی که از ساختار آدمی در نظر گرفته ایم بایسته است و بدون روشن شدن مرادمان از ساختار آدمی، تمامی بحث مان به هدر خواهد رفت.

بعضی از دانشمندان بزرگ، به علت بی توجهی به همین تنوع ساختارها به خلط میان آنها گرفتار شده اند.

در یک تتبع طولانی، شش نوع ساختار را می توان بازشناساند:

۱. ساختار معرفت شناسی ۲. ساختار زیست شناسی

۳. ساختار جامعه شناسی ۴. ساختار روان شناسی

۵. ساختار روان کاوی ۶. ساختار تعالی شناختی

انسان شناسی دینی، و ساختار تعالی شناختی

با مطالعه انبوه نظریاتی که بشر در طول تاریخ درباره ساختار آدمی داده است پی می بریم که بیش تر مربوط به یکی از انواع پنج گانه نخست فهرست یادشده است و به ندرت مطلبی - درست یا نادرست - درباره ساختار تعالی شناختی او اظهار شده است.

کالبد شناسی، مطالعه تظاهرات شیمیایی فعالیت های بدن و پزشکی، اختلال های عضوی آن را وجهه همت قرارداده است. جامعه شناسی غرب و شرق صنعتی، انسان را از نظر قابلیت مصرف و اداره ماشین ها و کاری که می تواند انجام دهد و ارزش اقتصادی او مطالعه کرده است. بهداشت، به مسأله سلامتی و به وسایل افزایش جمعیت و پیشگیری از بیماری های عفونی و به تمام آنچه باعث بهبود اعمال بدنی می گردد پرداخته است؛ و تعلیم و تربیت دنیاداری به پرورش هوش و قوای عضلانی معطوف گشته است.

تغییراتی که این دسته از دانشمندان و سیاستمداران پیرو آنها در جمعیت های تحت امرشان به وجود آورده اند، عبارت از افزایش عمر، وزن، قد، تربیت، حافظه، رشد هوش و تقویت عضلات است. آنان که اکثریت قاطع دانشمندان را هم تشکیل می دهند، با کشف رازهای بسیاری از ساختمان و

خواص ماده توانسته اند بر هر آنچه در سطح زمین هست، البته به استثنای آدمی و سیر انحطاط و تعالی اش، تسلط اجمالی پیدا کنند.

ولی حقیقت اساسی و تکان دهنده در این میان آن است که آدمیان به نسبت بزرگی نیروهایی که در اختیار گرفته اند، نه تنها کمال نیافته اند، بلکه به شدت انحطاط اعتقادی و اخلاقی پیدا کرده اند. خطری که بشریت و جوامع مختلف آن را تهدید می کند و تازگی نیز دارد، قرار گرفتن امکانات هولناک و بی حساب ویرانگری، تباهی فرهنگی و کشتار دسته جمعی در چنگال مستی عناصر منحط، دین گریز و ملحد است.

باید این آموزه دینی کهن را به گوش هوش بشنویم و به کار بندیم که کار اصلی بشریت، تولید و هنر و علم، یا در یک کلمه زیستن نیست؛ بلکه زندگی انسانی یا ارتقا به حیات طیبه است. مهم ترین و ارزشمندترین کار بشر تقرب به خداست.

علوم طبیعی با بیان کمیت ها به زبان ریاضی پیش رفتند؛ و در آن هنگامه، کیفیت های اخلاقی و معنوی و کمالات آدمی به بوته فراموشی سپرده شدند. حال آن که از وجود انسان آنچه قابل اندازه گیری و بیان با زبان ریاضی است کم اهمیت تر از چیزهایی است که قابل اندازه گیری نیستند. کمالات آدمی و کیفیت های اخلاقی و رفتاری وی، واقعیت هایی تعیین کننده در زندگی و سیر تعالی او هستند، و به همین دلیل بایستی شناسایی آنها و توجه و پرداختن به آنها در اولویت قرار گیرد.

بشریت اگر به اخلاق و فضیلت و تعالی و به ساختار و محیط و عوامل مربوط به آن و به فرایند تعالی همان اهمیتی را می داد که به قضایای ترمودینامیک داده است، امروز به چنین انحطاطی گرفتار نمی آمد و موجودیت و بقای بشر و کره زمین، چنین در خطر زوال نمی افتاد.

مشکل اصلی و اساسی برای آماده سازی محیط اجتماعی، رشد دادن استعداد کمال در مردم، و تهذیب و تربیت اخلاقی آنان، عدم شناسایی کافی نسبت به (ساختار آدمی) است. تنها معرفت دینی است که از چگونگی ساختار و سائق های آدمی پرده برداشته درک کاملی از دنیای درون ما، شرایط تقرب به اخلاق و عوامل انحطاط، به ما ارزانی می دارد.

امروز، وجود یک نظم عقلانی در طبیعت، انکارناپذیر است. طبیعت، دارای ساختار معینی است که در کارکردهای منظمی ظهور می یابد. همین باور و شناخت، پدیدآورنده دانشهای طبیعی و سبب پیشرفت سریع آنها شده است. پیشرفت در شناسایی ساختار کار - تن شناختی و زیستی آدمی، یکی از نمونه های آن است. ناکامی دانشمندان اجتماعی در شناخت رفتار و اعمال مردم و سایر پدیدارهای انسانی - اخلاقی معلول آن است که ساختار جامع آدمی را نشناخته و باور به آن نبسته اند. شناسایی ساختار آدمی از عهده متخصصان رشته های علوم طبیعی خارج است. چه، پیچیده تر از آن است که با اطلاعات به دست آمده از رشته های دانشهای اختصاصی درک شود.

انسان در آن واحد، یک شیئی، یک موجود زنده، و یک کانون فعالیت های معنوی است. انسان در عین این که یک موجود زنده است و فعالیت های زیستی تغذیه و تنفس و دفع را بروز می دهد،

کانون تشعشع معنوی نیز هست و پدیدارهایی چون شفقت، ایثار، نیکوکاری و شهادت طلبی را می آف ریند. تقرب به خدای متعال، تقوی و ایمان، بسی برتر از خور و خواب و تناسل است. زیست شناسان و عامه علمای طبیعی بر این عقیده اند که موفقیت در زندگی، عبارت از نیرو و کارآیی بدن و بقای نسل و ازدیاد هوش است. اما تعلیم خداوند این است که هرگاه تخلق به کمالات و تهذیبی صورت نگیرد و انسان متصف به فضائل اخلاقی نگردد و منشأ خیر و فایده برای هموعانش نباشد، زیانکار و ناموفق خواهد بود. موفقیت واقعی - یا فلاح - نصیب مؤمنان پرهیزگاری می شود که (در نمازشان خاشع اند، و از کار بیهوده رویگردان اند، و زکات را پردازنده اند، و شرمگاه های خویش را نگاهدارنده اند، مگر بر همسران خویش یا کنیزان خویش که در آن صورت ایشان سرزنش نشوند، و هرکس فراتر از این بجوید پس ایشان اند که از حد در گذشته اند، و امانت هایشان و پیمان شان را پاسدارند، و نمازشان را مواظبت می کنند. این گروه اند که ایشان میراث بر هستند و بهشت را به میراث می برند و آنان در آن ماندگارند.) مؤمنون / ۲۰ - ۱۱

انسان شناسی اسلامی، معرفتی کاربردی و در خدمت اعتلای مردم و تقرب آنان به خداست. تعالی و تخلق به اخلاق الهی مستلزم این است که انسان بتواند خود را از دیگران بازشناسد و مقام و مرتبه اش را نسبت به آنان مشخص کند. این بازشناسی را بر اساس ارزیابی رفتارها و شخصیت خود و دیگران انجام دهد و برای این کار، رفتارها و اعمال و امور را رده بندی و شخصیت ها را - که منشأ رفتار و عمل اند - طبقه بندی نماید، ربط هر نوع رفتار را با هر نوع از شخصیت دریابد، به راز چگونگی تکوین و شکل گیری شخصیت و منش پی ببرد، بداند که شخصیت هر کس با اراده خودش و پس از آن که آزادانه به یکی از انواع زندگی تعلق داده شد شروع به شکل گیری می کند و آن عبارت است از سازمان پویایی از منظومه اوضاع نفسانی که آن اراده را به فعلیت در می آورد تا رفتارهای هیجانی - عاطفی، ادراک حسی یا یادگیری، حافظه و یادآوری و رفتارهای عقلی و نیز کردارها یا اعمال خاصی را که انسجام دارند به ظهور آورد. بدین سان از این واقعیت آگاه گردد که جریان نامعین و مبهم اعمال و رفتارهای فرد را می توان مشخص و ارزیابی کرد و بر هر نوعی نامی نهاد و نیز می توان هر نوعی را ترک، و نوعی دیگر را جایگزین آن کرد.

دانشمندان غیرمتدینی که به اخلاق و سلوک آدمی همت گماشته اند به ناتوانی خود از شناسایی ساختار تعالی شناختی انسان معترف اند. نظریات و حاصل تحقیق شان هم دلیل قانع کننده ای بر این ناتوانی است.

جان دیوئی (۱۸۵۹ - ۱۹۵۲) فیلسوف، روان شناس، و جامعه شناس نامدار آمریکایی در کتاب (طبع و سلوک انسانی) به این جهل و ناتوانی اذعان کرده و می نویسد:

(برای آن که چنین اخلاقی تحقق یابد باید علم جدید درباره طبع بشری پدید آید و روش های تربیت اخلاقی را کشف کند. در شرایط فعلی، دانش ما درباره طبع بشری و تربیت او بسیار ناچیز است. علم روان شناسی متعارف که فقط به جنبه خودآگاه انسان نظر دارد و اخیراً با عکس الع مل های شدیدی رو به رو شده است باید دگرگون شود. بیش ترین نیروهایی که انسان را به فعالیت بر

می انگیزند از حوزه آگاه ذهن بیرون اند و همین نیروها هستند که بسیاری از اعمال انسانی را تبیین می کنند. متأسفانه نه تنها روان شناسی، بلکه علم سیاست و تاریخ فرهنگ نیز در گذشته به فهم این نیروها و تجلیات گوناگون آنها بی اعتنایی کرده اند و در نتیجه جز اطلاعات سطحی و ناچیزی درباره طبع انسانی به دست نیاورده اند.

یکی از دلایل لزوم دانش جدید درباره طبع بشری این است که اکنون بر اثر تکامل عظیم علوم طبیعی و عقب ماندگی مفرط علوم اجتماعی، بشر بر نیروهای شگرف طبیعت دست یافته، ولی از سیطره بر جوامع خود قاصر آمده است. از این رو، چه بسا که نیروهای طبیعی را به زیان خود بکار می برد. ترقی علوم اجتماعی و تکوین دانش عمیق درباره طبع بشری حلال این مشکل است. شاید اگر بگویی که اهمیت چنین دانشی حتی از اهمیت جنگ های ملی و اقتصادی کنونی هم بیش تر است، مورد انتقاد مردم نزدیک بین واقع شویم. ۲

بحران کنونی نوع بشر، خطیر بودن آن، و ضرورت حل فوری آن، مسائلی هستند که مستلزم انسان شناسی دینی اند؛ انسان شناسی بی که به فرایندهای انحطاط و تعالی می پردازد.

باز می دانیم که محرک های فطری آدمی از جمله نیروهای طبیعی و سرمایه ملی هر کشور هستند که بیش از سایر منابع و ثروت های ملی در بقا و دوام جامعه تاثیر دارند؛ زیرا یکی از بخش های بی واسطه زیرساخت فرایند اجتماعی به شمار می روند. از این رو، شناخت این نیرو و سرمایه ملی برای درک دقیق روند اجتماعی امری گریز ناپذیر است، و این فقط از عهده انسان شناسی دینی بر می آید. از طرفی، روشی که عقاید و نظام های ارزشی مورد قبول مردم بوسیله آن وضع شده و عمل می کنند، تنها آن گاه به درستی شناخته خواهد شد که چگونگی طرز کار محرک های فطری شناسایی شود. اطلاع بر این امور و تحلیل درست این پدیدارها به فهم ما از جریان تاریخ، فرایند اجتماعی، و پیشگویی آینده هر مردم و جامعه ای یاری می رساند.

انسان شناسی دینی به علمای اجتماعی، روان شناسان کمال، و فلاسفه حقوق و سیاست، دیدگاه واقع بینانه و مفیدی در بررسی مسائل و موضوعات مورد پژوهش آنها ارائه می کند، و نیز این توانایی را می بخشد تا از کاربرد غیرانتقادی مقوله های روان شناسی کاذب و انسان شناسی بی پایه، مصون بمانند.

بخش بزرگی از معرفت دینی، انسان شناسی از دید تعالی و تقرب به خداست. خداوند متعال در کلام مجیدش ضمن بیان صفات جلال و جمالش، چگونگی تعالی و تقرب، تخلّق به اخلاق کریمه، و نشان دادن فضائل و رذائل و دو راه خیر و شر یا تعالی و انحطاط، از حقائق در باب ساختار آدمی و چگونگی و امکان تعالی و انحطاطش پرده بر می دارد؛ و روان شناسی تغییر و تخلّق، علل رفتار و ارزیابی آن را مطرح می فرماید. ساختار آدمی جزئی از همین روان شناسی و انسان شناسی است.

ساختار آدمی چیزی یا سازمان و نظامی است که خداوند به او بخشیده است:

(نام پروردگارت - آن برترین - را بستای، آن که آفرید پس درست ساخت، و آن که اندازه داد پس هدایت کرد (یا راه نمود و مسیر وجودش را معین فرمود))

(الحمد لله الذی... فطر الخلائق بقدرته). ۳

سپاس خدایی را که آفریدگان را با قدرتش سرشت داده است؛ (یعنی استعدادها را امکاناتی بخشیده است).

(انشأ الخلق انشاءً و ابتداءً ابتداءً... أحال الاشیاء لأوقاتها، و لاءم بین مختلفاتها، و غرز غرائها). ۴  
خلق را پدید آورد پیدایش بدیع و آن را آغازین ساخت... اشیاء را هر یک در زمان مناسب از عدم به وجود آورد - یا از خزائن غیب و عالم ملکوت به عالم طبیعت درآورد - و چند چیز را با هم سازگار و هماهنگ گردانید و به هر یک غریزه و طبیعت خاصش را داد.

آن گاه توضیح می دهد که ساختار آدمی، ترکیبی و آمیزه ای از استعدادهای منفی و مثبت و توانایی ها و امکانات گوناگون و ساز واره ای از نیروهاست:

(إنا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه) انسان/۲

ما آدمی را از نطفه ای آفریدیم که ترکیبی از استعدادها و نیروهای گوناگون است، تا او را بیازماییم. ذیل آن ناظر به وجود اراده ای مستقل برای آدمی است که وی را قابلیت گزینش و اختیار می دهد و به موجودی قابل مسؤولیت و گذراندن امتحان و آزمایش، ارتقا می بخشد.

(سوگند به خود (یا روان) و آن که بساخت و بپرداختش، پس زشتکاری هایش و پرواگیری اش را به آن الهام کرد که به یقین، رستگار موفق کسی شد که رشد دادش، و ناکام کسی شد که در خاک نهفتش). (شمس / ۷ - ۱۰)

این نظریه درباره ساختار آدمی خلاف تمامی پندارهای بشری است. فلاسفه و روان شناسانی که به این مسأله پرداخته اند، بعضی فطرت آدمی را خوب مطلق و برخی شر و بد مطلق معرفی می کنند. عده ای نهادش را یک صفحه سفید نقش پذیر از محیط اجتماعی و تربیت خانوادگی و شرایط اقصادی یا شیوه تولید و مناسباتش می دانند. گویی شرارت، ستمگری، استکبار، جنگ افروزی، قتل و غارت یا جهانخواهی، رفتارهایی ناشی از محیط اجتماعی یا معلول فقر و بی سوادی هستند، یا از روان نژندی و اختلالات عقلی سرچشمه می گیرند.

ویژگیهای نهاد آدمی

مهم ترین مطالبی که در انسان شناسی اسلامی در باب نهاد آدمی آمده به شرح زیر است:

الف. نهاد آدمی، منظمه ای است واقع در نظام هستی، و تابع آن. ۵

ب. این ساختار، تحت تأثیر محیط طبیعی و اجتماعی قرار دارد و به نوبه خود بر هر دو اثر می گذارد، به طوری که طبیعت و سازمان جامعه چون مومی در مشت بشر هستند و با تحولات کیفی مردم هر اقلیم و محیط اجتماعی، این دو نیز دگرگونی کمی و کیفی پیدا می کنند.

ج. در میان افراد، ویژگی های مشترکی هستند که آنان مفضل برآند. مراد از نهاد یا ساختار آدمی، بیش تر، همین بخش آن اراده می شود.

د. برخی ویژگی های موروثی که به افراد و گروههای اجتماعی معینی اختصاص داشته جزء ساختار همان ها و جدا از نهاد مشترک و مفضل آدمی به شمار می آیند.

ه در ساختمان وجودی ما بخش آسیب پذیری هست که ما را در برابر مخاطرات زیستی و نیز تربیتی و اخلاقی قرار می دهد. این آسیب پذیری ها را که ریشه در ساختار فطری ما دارد، می توانیم استعداد های منفی وجود خویش بشماریم.

و در کنار بخش آسیب پذیر ساختمان، استعداد های مثبت و توانایی هایی به ما عطا شده که به کمک آن می توانیم به خدا تقرب جسته به اخلاقی متخلق شویم. آن استعدادها عبارتند از:

۱. سائق صیانت ذات، مشتمل بر دو توانایی:

الف. سائقه های عضوی

ب. سائقه های هیجانی یا دفاعی

۲. هوش، یا استعداد تسلط بر طبیعت

۳. آگاهی از هستی خود

۴. احساس شخصیت

۵. خرد

۶. آگاهی از خدا، و نیک و بد

۷. حافظه

۸. اراده

۹. آگاهی از ضعف ها و امکانات ساختاری، و محیط

۱۰. حقگرایی

۱۱. ساز و کار تعالی

۱۲. توانایی توبه، یا بازگشت از راه انحطاط و کار زشت

عوامل محیط طبیعی، پاره ای از عوامل ساختار نهاد آدمی، محیط خانوادگی، نژاد و قومیت، و تا حدودی محیط اجتماعی، بدون خواست و اراده انسان بر او تحمیل شده اند. او با این که نمی تواند از تأثیر اینها بگریزد، باز در همین محدوده با داشتن امکانات لازم ناچار از گذراندن امتحان و آزمایش هست.

(خدایی که ... خلق را به قدرتش از عدم پدید آورد و ابداع کرد و آنان را مطابق مشیتش اختراع فرمود. آن گاه آنان را در طریق اراده اش به پویش واداشت و در راه محبتش برانگیخت، به طوری که نمی توانند گام از پیمودن راهی که در آن به رفتار درآمده اند واپس کشند، یا در جهتی که از آن ناتوانی سرشتی دارند گام نهند و برای هر یک از آنان روزی معین تقسیم شده ای مقرر داشته است که هیچ قدرتی و کسی نمی تواند آنچه را کم است زیاد کند، یا آنچه را زیاد است کم کند. وانگهی برای هر یک طول عمر معینی است که آن را طی می کند، به طوری که به محض رسیدن به اجلس و پایان یافتن طول عمرش به پاداش فراوانی که نصیبش گشته یا کیفر اعلام شده قبلی اش نائل خواهد گشت، تا کسانی که بد کرده اند کیفر کردار بدشان را و کسانی که نیکی کرده اند پاداش نیکشان را دریافت کنند، به حکم عدلی که خدای تعالی و تقدس و پریشایش دارد.) ۶

بخش آسیب پذیر ساختمان وجودی ما



در وجود ما در مقایسه با سایر جانوران، ضعف‌ها و آسیب‌پذیری‌هایی هست. جانوران به حکم غرائزشان در تمام مدت زیستن به طور یک نواخت با محیط طبیعی هماهنگی نشان می‌دهند. اگر وسیله‌گریزی جاننداری نتواند با تغییرات محیط مقابله کند نسل آن حیوان منقرض خواهد شد. حیوان از طریق تغییر خود با محیط هماهنگ می‌شود نه با تغییر دادن شرایط محیط زیست. در این روند، جانور، زندگی سازشکارانه‌ای دارد. البته نه این‌که تلاشی به عمل نیاورد، بلکه عوامل ذاتی حیوان را جزء بی‌تغییر و ثابتی از جهان می‌کنند. در نتیجه، یا زندگی او مناسب با محیط می‌شود و باقی می‌ماند و گرنه می‌میرد و از بین می‌رود. اما انسان چنین تجهیز غریزی و چنین توانی را ندارد. او از این جهت ناتوان‌ترین حیوان است.

خداوند اشاره به ضعف ساختاری آدمی می‌فرماید:

(وخلق الانسان ضعيفاً) نساء / ۲۸

آدمی ناتوان آفریده شده است.

امام سجاد نیز به درگاه خدا عرض می‌کند:

(تو ما را از ضعف آفریدی و بر بنیاد سستی بنا نهادی و از آبی بی‌مقدار و ناچیز آغاز وجودمان

کردی. به همین سبب، توان حرکتی نداریم مگر به قدرت تو، و قدرتی نداریم مگر به کمک تو.) ۷  
در احادیث معصومین علیهم السلام از بخش آسیب‌پذیر نهاد آدمی با تعبیرهای گوناگون سخن می‌رود. گاهی با (طبائع سوء) و زمانی با (سوء الرغبه) یا بد میلی، و امثال آن. می‌فرماید:

(للنفوس طبائع سوء، و الحکم تنهی عنها.) ۸

ساختارهای آدمی سرشت‌های بدی دارد که حکمت از آن نهی می‌کند.

امام سجاد (ع) می‌فرماید:

(اللهم أعذنی من سوء الرغبه و هلع اهل الحرص.) ۹

خدایا! مرا از بد میلی و آز دنیاداران در پناه خودت بگیر.

آز، زمینه انحطاط آدمی

یکی از استعدادهای انحطاط آدمی به علت وجود محرک فطری آز در اوست. و آن آمادگی فروافتادن وی به زندگی دنیا‌داری است. فرایندهای دیگر انحطاطش، علت‌ها و تحلیل‌های خاص خود را دارند که در مبحث انحطاط و فرایندهایش از آن گفت‌وگو خواهیم کرد.

آز، میل سیری‌ناپذیری نسبت به اشیاء، اشخاص، و امور است که در خدمت بقای زیست‌جانوری هم نبوده پایه کار - تن‌شناختی ندارد، و در قرآن و حدیث از آن با واژه‌های (هلع) ۱۰، (شح) ۱۱ و (هوی) ۱۲ تعبیر شده است.

خدای متعال برای تفهیم این واقعیت که در ساختار آدمی در کنار سائقه‌های عضوی که در خدمت بقای او هستند محرکی وجود دارد که هیچ نقشی در زمینه زیست و بقا و صیانت ذات ندارد، از شرایط طبیعی و اجتماعی خاصی یاد می‌فرماید که در آن نه برآوردن نیاز به خوراک و نه نیاز به پوشاک و مسکن دشوار است، و نه رقیب و منازعی از هم‌نوعان هست که واکنش‌های دفاعی را لازم

آورد. در چنین شرایطی که آدمی نه گرسنه می ماند و نه بی لباس و مسکن، باز محرک آز او را به طرف درختی می کشاند که خوردن میوه اش به حکم اخلاق و شرع منع شده است:

(پس به آدم گفتیم: بی شک این (شیطان) با تو و همسرت دشمن است، بنابراین مبادا شما را از بهشت (جایی که همه نعمت ها در آن به وفور هست) بیرون کند تا بر اثرش به سختی افتی. تو در بهشت این امکان را داری که نه گرسنه شوی و نه برهنه مانی؛ و این امکان که در آن نه تشنگی بری و نه گرمای آفتاب خوری. بعد، شیطان به او وسوسه کرده گفت: آی آدم! آیا می خواهی تو را به درخت جاودانگی و مالکیتی نافرودنی ره برم؟ آن گاه (آدم و همسرش) از آن درخت برخوردارند و بر اثرش زشتی هایشان به دیده شان نمایان شد و بنا کردند از برگ درختان بر آن چسبانند، و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و بر اثرش به بیراهه رفت). طه / ۱۱۷ - ۱۲۱

در جای دیگر ضمن تأکید بر وجود آز در نهاد آدمی از رفتار خاص برخاسته از آن سخن می رود: (کلاً انها لظی. نزاعه للشوی. تدعوا من أدبر و تولی. و جمع فأوعی. ان الانسان خلق هلوعاً. إذا مسه الشر جزوعاً. و إذا مسه الخیر منوعاً. الا المصلین. الذین هم علی صلاتهم دائمون. و الذین فی اموالهم حق معلوم. للسائل و المحروم. ...)

معارج / ۱۵ - ۲۵

نه، بی گمان آن آتشی شعله ور است، دست و پا برکند، آن کس را فرا می خواند که پشت کرد (به دعوت الهی) و روی گردانید و مال گرد کرد و در ظرفی اندوخت. به راستی که انسان آزمند آفریده شده است، هرگاه شر به او برسد نالان شود و چون خیر به او برسد دریغ ورزد - یا بخیل - باشد، مگر نمازگزاران، آن کسانی که بر نمازشان دوام دارند، و آن کسانی که در اموالشان حقی است معلوم، برای گدا و محروم، و آن کسانی که دوران حساب را تصدیق می کنند، و آن کسانی که از عذاب پروردگارشان ترسان اند، زیرا که از عذاب پروردگارشان ایمن نتوانند بود و آن کسان که شرمگاه های خود را نگاه دارند، مگر بر همسرانشان یا کنیزانشان که در آن صورت قابل سرزنش نباشند. پس هر کس بیش از آن بجوید چنین کسانی از حد در گذشته باشند.

رفتار کسانی را که خود را به آز می سپارند در صفت بخیل یا دریغ ورز خلاصه می کند و می فرماید: اگر خیری به آنان برسد از این که آن (خیر) را به دیگران بدهند و فایده ای به مردم برسانند به شدت دریغ می کنند: منوعاً. حال این (خیر) ثروت و درآمد باشد، یا قدرت، یا علم و مهارت، یا پیشامد خوشایندی مثل رسیدن به شهرت و موقعیت اجتماعی و کامیابی نظامی و مانند آن فرق نمی کند. نمی گذارند از آنچه دارند چیزی عاید دیگران شود، و به شدت از رسیدن خیر و فایده به دیگران جلوگیری می کنند: منوعاً.

آن گاه می فرماید: تنها کسانی بخیل و متاع للخیر نخواهند بود که فرایند تعالی و تقرب به خدا را بیمایند، که با عمل صالح نماز دائمی آغاز شده، و با انفاق و خیررسانی به گدا و محروم و اعمال دیگر که در آیه های بعدی آمده است ختم می گردد و پایه اش تصدیق دوران قیامت و تقوی یا ترس از عذاب پروردگار است. در غیر این صورت، آزشان حتی به امور جنسی هم کشیده شده (از حد در گذشته) می شوند.

همین معنی را در دو آیه دیگر تأکید می نماید و می فرماید: پیمودن فرایند تقرب به خدا در امان ماندن از تأثیرات آرزو در پی دارد و در آنجا از آرزو با واژه (شخّ) یاد می فرماید:

(و کسانی که پیش از ایشان (یعنی مهاجران از مکه به مدینه) شالوده جامعه و ایمان را فراهم ساختند درحالی که هر کس را که سوی آنان هجرت می کرد دوست می داشتند، و در دل خویش نسبت به آنچه داشتند نیازی احساس نمی کردند، و دیگران را بر خویشان مقدم می داشتند گرچه آن چیز اختصاصی ایشان می بود، و کسانی که از آرزو خود ایمن بمانند، آری اینان همان رستگاران اند). حشر / ۹

(در حقیقت، اموالتان و فرزندانان مایه آزمایش و لغزش اند و خداست که پاداش هنگفت نزد اوست. پس چندان که توانید از خدا پروا بگیرید و اندرز نیوشید و فرمان برید و انفاق کنید که بهتر است برای خودتان (از مال و فرزند) و هر کس از آرزو خویش در امان بماند، پس آنان همان رستگاران اند. اگر به خدا وام دهید وامی نیکو (بدون چشمداشت تشکر و مقابله به مثل و بدون منت گذاشتن) آن را برای شما دو چندان کند و از شما درگذرد، و خدا شکرپذیری بردبار است، دانای غیب و شهود، مقتدر حکیم).

تغابن / ۱۵ - ۱۸

در آیه دیگر هشدار می دهد که آرزو در نهاد آدمی هست، به طوری که زن و شوهر را و می دارد تا بیش از حق معقول و مشروع خود از دیگری بخواهد و به حقوق شریک زندگی تجاوز کند:

(وَأَحْضِرْتُ الْأَنْفُسَ الشَّخَّ وَ أَنْ تَحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا)

نساء / ۱۲۸

آرزو در نهاد آدمی سرشته و حاضر است و اگر احسان کنید و از خدا پروا بگیرید (و بخل نورزید و تعدی به حقوق دیگران نکنید) بی گمان خدا از آنچه می کنید خبردار است. در اینجا هم برای واقعیت انسان شناختی که آفریده خود اوست تأکید می ورزد که لازمه طی فرایند تقرب الی الله مصون نگه داشتن خود از تأثیرات آرزو است، محرک انحطاط آوری که در نهاد آدمی حاضر و فعال دائمی است.

آیاتی از سوره مبارکه فصلت به همین موضوع اختصاص دارد:

(آدمی از خواستن خیر (ثروت، علم، مهارت، قدرت... ) ملال نگیرد، ولی هر گاه شری به او برسد نومید و دل از خیر برکنده شود. و هرگاه از پی گزندی که به او رسیده رحمتی از خویش به کامش بریزیم البته گوید: این حق (و فرآورده) من است و گمان نبرم که قیامت بر پا شود، و اگر به درگاه پروردگارم برده شوم مرا نزد او بهشت باشد. پس باید که کافران را از آنچه می کردند خبر دهیم و باید که آنان را از عذابی خشونت بار بچشانیم. و چون انسان را نعمت دهیم روی (از دین و دینداری) برتابد و شانه از غرور بالا اندازد، و چون شری (پیشامد بدی) گریبانش گیرد، آن گاه زبان به دعایی عریض و طویل گشاید). فصلت / ۴۹ - ۵۱

حدیث، انسان شناسی قرآنی را پی می گیرد. پیامبر اکرم می فرماید:

(شَرَّ مَا أُعْطِيَ ابْنَ آدَمَ شَخَّ هَالَعٍ وَ جَبْنُ خَالَعٍ). ۱۳

بدترین چیزی که به انسان داده شده آزی سیری ناپذیر و ترسی دل تهی کننده است. درحالی که آیه قرآنی واکنش آزمند را در برابر شرّ یا پیشامدهای زیانبار و تهدید کننده با (جزع) یعنی ناله از سر ناراحتی شدید وناشکیبایی بیان می کند: (وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا) حدیث از همین واکنش با (جبن خالع) ترسی که دل آدم را خالی کند یاد می نماید.

جهتگیری و رفتار کسانی را که عنان خود را به این محرک بسپارند، علاوه بر نازک نارنجی بودن، بخل، خست و دریغ ورزی از اعطای نعمت هایی که دارند، عبارت از مال اندوزی و شمردن دارایی و گنجینه یا حساب های بانکی، می داند:

(وای بر هر ریشخند کننده عیبجویی، آن که مالی فراهم کرد و آن را شمرد و اندوخت؛ می پندارد اموالش او را پاینده می دارد. چنان نیست، بی گمان در آن (آتش) در هم شکننده افکنده خواهد شد. و چه دانی که آن درهم شکننده چیست؟ آتش افروخته خداست که بر دلها بر آید. بی گمان آن آتش بر آنان فروبسته است به صورت ستون های کشیده ممتد). همزه / ۱ - ۹ در آیات کنز یا مال اندوزی می فرماید:

(هان ای کسانی که ایمان آوردند، بی گمان بسیاری از علمای یهود و علما یا زاهد نمایان مسیحی اموال آدمیان را به باطل (و بدون انجام خدمت یا کار تولیدی) می خورند و راه خدا را بر می بندند، و کسانی که زر و سیم می اندوزند و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند باید آنان را به عذابی دردناک مژده دهی، به دورانی که آنان را در آتش سرخ کنند، آن گاه پیشانی و پهلو و پشت آنان را بدان داغ نهند که این است آنچه برای خویشان می اندوختید، اینک بچشید آنچه را که می اندوختید.)  
توبه/۳۴-۳۵

رفتار جالب دیگر دنیا داران، ترس های بیجا و واکنش های شدید و بی تابانه در برابر خطرها و ضررهای ناچیز و محافظه کاری افراطی آنان در مورد جان و مال و کس و کارشان است که خدا با عبارت (وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا) وصف می فرماید و پیامبرش با (جبن خالع).

مطالعات روان شناسان عمقی بر روی مردم باختر زمین، بر صحت همین انسان شناسی دلالت می نماید. روان کاوان بر این عقیده اند که جاندوستی و مال اندوزی در مردم دنیا دار، امتداد مراحل اولیه زندگی آنهاست. درمرحله اول زندگی، سائق اصلی، تحریک دهانی است. کودک از مکیدن لذت فراوانی می برد؛ سپس این لذت از گازگرفتن، جویدن و بردن اشیاء به دهان و میل به بلعیدن آنها نیز حاصل می شود. مشاهدات نزدیک تر نشان می دهد که این اعمال هرگز نشانه گرسنگی نیستند، بلکه فعالیت های مکیدن و گاز گرفتن و بلعیدن، خود به خود لذت بخش اند. آنها کم و بیش در دوران نوجوانی و بلوغ نیز باقی می مانند.

آنان در رفتار اجتماعی همواره چیزی برای خود می خواهند، با تقاضا، یا تحکم. روش خواستن شان حالت مکیدن دارد. حقایق و اعتراضات منطقی منصرفشان نمی کند. بر عکس، به اصرار خود ادامه می دهند. مثل زالو به دیگران می چسبند. به تنهایی حساسیت دارند و در مقابل آن واکنش نشان می دهند گرچه تنهایی به مدت کمی باشد. ناشکیبایی در این دسته از مردم آشکار است.

متعلقاتی را که انسان شناسی اسلامی برای آز قائل است هرگز به اندیشه روان کاوان و روان شناسان غربی نرسیده است. شماری از آنها در این آیه آمده است:

(عشق به خواسته ها از زن و فرزند و گنجینه های زر و سیم و اسبان نشاندار و رمه و کشتزار برای آدمیان غیرمؤمن آراسته جلوه داده شده است، حال آن که اینها بهره وری زندگی دنیاست و فرجام نیک نزد خداست). آل عمران / ۱۴

گاهی آز به علم تعلق می گیرد. حضرت علی (ع) می فرماید:

(منهومان لایشبعان: طالب علم و طالب دنیا). ۱۴

دو شیفته سیری ناپذیر هست: دانش پژوه، و دنیا طلب.

### اختلال پذیری دستگاه ادراکی

آسیب پذیری دیگری مربوط به ذهن و دستگاه ادراکی ماست. مردم تا وقتی در حالت عادی و انسانی باشند مانند نوجوانان و جوانان، دستگاه ادراکی شان درست کار می کند. اما به مجرد آن که زندگی پست را بر حیات آخرت یا طیبه ترجیح داده برگزیدند، همانچه با کفر به خدا، قیامت، پیامبران و حقائق دیگر ملازمه دارد ذهن، قدرت شنوایی و قدرت تشخیص و دیدشان دستخوش اختلال می گردد و به تدریج از کار افتاده آنان را تبدیل به مشتی غافل می کند:

(ذلک بأنهم استحبوا الحیاء الدنیا علی الآخرة و إنّ الله لایهدی القوم الکافرین. اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و سمعهم و أبصارهم و اولئک هم الغافلون. لاجرم أنّهم فی الآخرة هم الخاسرون) نحل / ۱۰۷ - ۱۰۹

این بدان سبب است که زندگی پست را خوش تر داشته بر آخرت ترجیح دادند و این که خدا گروه کافران را هدایت نمی کند. اینها هستند کسانی که خدا بر دلهایشان و گوششان و دیدگان شان مهر نهاد، و آن گروه همان غافلانند. ناچار آنان در آخرت همان زیانکارانند.

وقتی کسی اراده اش را به زندگی پست جانوری محض یا زندگی دنیاداری تعلق داد و از هر چه جز آن چشم پوشید و گوش به پیامی که درباره امور معنوی و حیات طیبه باشد نسپرد و به این موضوعات نیندیشید و فقط به فعالیت های پنج گانه (لهو و لعب و زینت و تفاخر و تکاثر) اندیشید، به گونه قهری دستگاه ادراکی اش با این وضعیت و امور و زندگی پست تطابق خواهد یافت، حس و شعور و عقلش در چارچوبه مادیات و زیستن یا دنیاداری اسیر خواهد گشت، دیگر به اندرز و پند و دلیلها و حجت هایی که بر وجود آخرت، حیات طیبه، تقرب به خدا، فضائل، کمالات و ضرورت پیمودن صراط مستقیم حیات طیبه هست توجه نمی کند و نمی اندیشد و خرد به کار نمی برد. پس بر دل و گوش و چشمش مهر می خورد یا به تعبیر رساتر الهی (طبع می گیرد)! غفلت خفیفی که در ابتدای حرکت انحطاط و اتخاذ زندگی پست داشت چندان شدت می گیرد که طبع و منش او می شود و خودش تبدیل به غافل می گردد: (اولئک هم الغافلون).

هر کس سائقه های عضوی را که تمایلات زیستی اند یا آنها و آز را که تمایل سیری ناپذیر و غیرزیستی هستند معبود خویش بگیرد و راهنمای خویش گرداند، بی شک دستگاه ادراکی ش با

آنها تطابق خواهد یافت و خردمندی را از دست خواهد داد، هر چند بر هوشش و زیرکی اش بسیار افزوده شود:

(آیا نگریده و اندیشیده ای به کسی که خدای خویش را هوای خویش (تمایلات خویش) گرفت و خدا او را در عین علمش (به این که خدایی دارد که باید از او اطاعت و او را عبادت کند) گمراه کرد (به دلیل اراده مستقل و آزادی گزینشی که به وی عطا فرموده) و برگوش او و دل او مهر نهاد و بر دیده عقلش پرده ای قرار داد؛ با این حال، پس از آن که خدا چنین کرد چه کسی می تواند او را هدایت کند؟! آیا با وجود این پند نمی گیرند؟! جاثیه / ۲۳

(آیا با وجود این، کسی که بر حجتی از پروردگارش باشد مثل کسی است که سوء رفتارش برایش زیبا و روا جلوه کرده است و خود پیروی تمایلات خویش کرده اند؟! محمد / ۱۴ خودشیفتگان که همان دنیاداران باشند، ضابطه کمال و برتری را خودشان و آنچه دارند می دانند، و هر چه را که خودشان ندارند بد می دانند.

(و قال الذین كفروا للذین آمنوا لو كان خيرا ما سبقونا اليه) احقاف / ۱۱ کسانی که کافر شدند درباره کسانی که ایمان آوردند گفتند: اگر آن (اسلام، ایمان، حیات طیبه، توحید) خوب بود در دسترسی به آن بر ما پیشی نمی جستند.

همچنین آنچه که نیکوتر از پول، ثروت، جاه، شهرت، زن، زیور، کاخ، باغ و مانند آن باشد انکار می کنند. منکر کمالات و فضائل اند. حیات طیبه، بهشت و رضای خدا - آن نیکوترین - را نابوده و زیست می انگارند:

(وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ وَكَذَّبَ بِالْحَسَنَىٰ... ) لیل / ۸ - ۹

و اما آن کسی که بخل ورزید و خود را ثروتمند و بی نیاز پنداشت و آن نیکوتر - بهشت یا رضای ایزد - را دروغ شمرد... .

آسیب پذیری دیگری نیز داریم که باز ذهنی و ادراکی است، ولی بیش از آسیب پذیری پیشین، پیرو عوامل خارجی است. و آن آسیب پذیری ادراکی ما در برابر وسوسه ها و تهاجم های شیطان است. شرط اثر گذاشتن اینها نیز اراده و تصمیم گیری خود ماست. اگر به زشتکاری پرداختیم و یکی از زندگی های چهارگانه پست را برای خود برگزیدیم، شیاطین پیاپی بر ما حمله آورده اثر خواهند گذاشت:

(... الشیاطین. تنزل علی کل أفاک اثیم) شعراء / ۲۲۱ - ۲۲۲

شیاطین بر هر بسیار بهتان زننده بسیار گناهکار فرود می آیند.

(ما شیاطین را سرپرست و قرین کسانی قراردادیم که ایمان نمی آورند.)

اعراف / ۲۷

(بی گمان آنان شیاطین را به جای خدا سرپرست و راهنمای خویش گرفتند.) اعراف / ۳۰ مجموعه این استعدادهای منفی و آسیب پذیری ها که بر شمردیم و آنچه هنوز بدان متفطن نگشته ایم، استعداد منفی دیگری برای ما به بار آورده است که استعداد ستمگری مفرط و جاهلیت مفرط باشد. خداوند در این آیه به آن اشاره می فرماید:

انا عرضنا الامانة على السموات و الارض فأبين أن يحملنها و أشفقن منها و حملها الانسان إنه كان ظلوماً جهولاً) احزاب / ۷۲

با همین استعداد منفی است که می تواند به اسفل سافلین برود، و در طول تاریخ هم رفته است، و هم اکنون بسیاری از مردم در آن مرتبه پست قرار دارند که هیچ موجود زنده دیگری در آن نیست. این مردم، قابل قیاس با (گروگ) یا (گوسفند) که امثال هوبز و نیچه الگوی مردم پست می انگاشتند نیستند.

#### استعدادها و توانایی های مثبت

شعبه های مختلف روان شناسی تا وقتی به مسائلی چون ادراک حسی، عادت، تعامل و حتی هوش و فردیت می پردازند هنوز از حوزه استعدادها و پدیدارهای مشترک انسان با جانوران پا فرا نگذاشته اند. چه، این موضوعات که در روان شناسی کار - تن شناختی، روان شناسی تکوینی، و روان شناسی عمومی مورد بحث است در میان جانوران نیز قابل مطالعه می باشد. در میان جانوران حتی نوعی رابطه گیری متقابل و رفتارهای جمعی وجود دارد. تنها زمانی به استعدادها، امکانات و توانایی های مثبت ویژه آدمیان می رسیم که پا را از این حوزه مشترک فراتر نهمیم. ولی بحث درباره استعدادها و توانایی های ویژه آدمی بدون اشاره به نقطه های اشتراک او با پاره ای از جانوران امکان ندارد. مشترکات ساختاری آدمی با جانوران چون در وجود وی جای می گیرد ماهیتی دیگر می پذیرد. هوش آدمی با همه شباهتی که به هوش جانوران تکامل یافته دارد چیزی غیر از هوش جانوران است. سائقه های عضوی نیز که بنیاد زیست مشترک آدمی و جانوران بر آن نهاده شده است در آدمی همان نیست که در جانوران هست. مهم ترین سائقه های انسانی از قرار زیر هستند:

#### ۱. سائق صیانت ذات

این استعداد یا توانایی، محرکی فطری است که حفظ و بقای آدمی را بر عهده دارد؛ و خود از دو دسته سائق تشکیل می شود:

الف. سائقه های عضوی

ب. سائقه های هیجانی یا دفاعی

دسته اول، به اعاده پیوسته و متناوب حالت تعادل حیاتی در کالبد و اندام هایش می پردازد، و دسته دوم به تأمین یا ایجاد فضای حیاتی پیرامون وی. کار دسته اول همانند مسؤولیت نیروی انتظامی نسبت به جامعه، و کار دسته دوم شبیه وظیفه نیروی دفاعی نسبت به آن است. می توانیم مجموعه این دو دسته سائقه را تمایلات زیستی بنامیم؛ زیرا کارکرد مجموعه آنها زیستن و بقای ماست.

#### ۲. هوش، یا استعداد تسلط بر طبیعت

آدمی فعالیت هایی مانند غذا خوردن، نفس کشیدن و راه رفتن دارد که بی ابزار انجام می دهد، چنان که فعالیت هایی دارد که با ابزار به انجام می رساند. حتی فعالیت های دسته اول را ممکن است به کمک ابزارهایی که می سازد بهبود بخشد. این عمل را که به مدد هوش انجام می دهد فن می خوانند. فن، ساختن ابزار و کاربرد آن برای رسیدن به منظوری به مدد هوش است. فن، بر پایه کار مبتنی بر فهم و محاسبه - که ناشی از درک کردن و حدس زدن امکانات باشد - متکی است. فن، تنها درباره نتیجه حاصل از ارتباط وسیله ها و تغییر کمیت ها و نسبت ها می اندیشد. از این رو جزئی از خردگرایی به طور کلی به شمار می آید. آدمی به مدد هوشش فن را پدید می آورد که به وی این توانایی را می بخشد تا نیروی طبیعت را در برابر نیروی طبیعت به کار گیرد و از این راه به طور غیرمستقیم به یاری طبیعت بر طبیعت چیره شود. این چیرگی، بر پایه هوش و دانستن خاصی استوار است. آدم در پرتو هوش هم نیرو به وجود می آورد و هم چیزهایی می سازد. این است معنای کرامتی که خدا به انسان بخشیده است:

(ولقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البرّ و البحر)

و به یقین، ما آدمیان را کرامت بخشیده بر زمین و دریا روان و چیره ساختیم.

امام سجاده(ع) با اشاره به آن عرض می کند:

(الحمد لله الذی اختار لنا محاسن الخلق و أجرى علينا طیبّات الرزق و جعل لنا الفضیلة بالملکة علی جمیع الخلق فکل خلیفته منقادة لنا بقدرته و صائرة الی طاعتنا بعزّته). ۱۵

سپس خدایی را که نیکوترین ویژگی های آفرینش را برای ما برگزید و پاک ترین روزی ها را به ما ارزانی داشت و این برتری را به ما بخشید که بر همه آفریده ها و موجودات تسلط و تملک پیدا کنیم، به طوری که هر موجودی به قدرت خدا سر به فرمان ما نهاده است و هر آفریده ای به عزت خدا از ما اطاعت می کند.

۳. آگاهی از هستی خود

آدمی یگانه جاندار است که از هستی خود، آگاه است. هم بر توانایی ها و استعداد های مثبتش و هم بر توانایی ها و محدودیت هایش واقف است. ما حتی به گونه اجمال از امکانات و استعداد های نهادمان و از وجود اراده ای مستقل برای خود، آگاهی داریم. رفتار، گفتار، اندیشه، احساسات و عواطفی را به خودمان نسبت داده آنها را از آن خود می دانیم. همچنین برای خود اراده ای مستقل قائلیم. بر پایه باور به این جمله، برای خود احساس شخصیت کرده خود را از دیگران متمایز می دانیم.

۴. احساس شخصیت

آگاهی نسبت به خود یا خودآگاهی که برای تعبیر از واقعیت مورد نظر رایج تر است، احساس شخصیت را در ما بر می انگیزد. جانوران که مثل ما از ادراک حسی، عادت، تعامل، و حتی هوش و فردیت برخوردارند بر خلاف ما قادر به احساس شخصیت نیستند.



خودآگاهی و احساس شخصیت را که از یکدیگر تفکیک ناپذیرند، برخی با آگاهی از احوال درونی اشتباه می کنند. حال آن که این دو، دو چیز متفاوت اند. آگاهی شخصی از احوال درونی مثل آن که از درد خویش آگاه است جنبه ذهنی صرف داشته در تجربه هایی ظاهر می شود که فقط در دسترس شخص است. چنین آگاهی به الزام متضمن فاعل فعل یا (من) نیست. البته، وقتی ما از دردی رنج می بریم، چون ما هستیم که از آن رنج می بریم از جهتی می توانیم آن را به شخص خود ربط دهیم، ولی شک نیست که در همین آگاهی ما خود را از تجربه درد جدا می کنیم تا درباره آن داوری کنیم. این، غیر از خودآگاهی است.

خودآگاهی که با آگاهی از احوال درونی فرق دارد در روان شناسی تکوینی هم مورد بحث قرار می گیرد و در آنجا به تجزیه و تحلیل رشد آن در دوره کودکی اول می پردازد. جنبه صوری خودآگاهی، آگاهی از این مطلب است که ما شخص یا (من) هستیم. جنبه محتوایی آن با اهمیت تر است. روان شناسان اجتماعی معتقدند خودآگاهی مانند آگاهی صرف، به نمود ساده و بسیطی تأویل پذیر نیست، و چیزی را به وجود می آورد و کارکردهایی دارد و بر طبق ساز و کاری عمل می کند.

#### ۵. خرد

ما از موهبت خرد برخورداریم. ما نه تنها می توانیم اشیاء و اشخاص را از یکدیگر تمیز بدهیم، بلکه قادریم تصویری از جهان و بشریت داشته باشیم. تفکر داریم که ما را قادر می سازد به فراسوی حواس خود دست یابیم و به عمق اشیاء و کنه امور پی ببریم. خرد ما را وا می دارد و به ما یاری می دهد تا به زیستن قانع نشده درباره نظام هستی بیندیشیم و به مبدأ و معاد فکر کنیم و انگاره ای از کیهان بدست آوریم. در پی حل مسائل و گشودن گره مشکلات برخیزیم. دینامیسم تاریخ بشری جزء جدایی ناپذیر وجود خرد است و سبب می شود تا آن را تکامل بخشیده دنیایی بهتر و برتری برای خود خلق کند. محرک فطری حقگرایی ما را بر می انگیزد تا به هر چه و هر مرحله ای می رسیم ناراضی و سرگشته باشیم و این ناخشنودی و سرگردانی ما را به کنجکاو و جست و جوی راه حل و چاره تازه ای وا دارد. و باز خرد است که به این کنجکاو همت می گمارد و راه حل و چاره می جوید.

#### ۶. آگاهی از خدا، و از نیک و بد

خدای متعال هم آگاهی از خودش را در سرشتمان نهاده است و هم آگاهی از نیک و بد را. درباره آگاهی ما از خودش می فرماید:

(و) (بیادآر) زمانی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را بگرفت و آنان را بر خودشان گواه کرد که آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواه شدیم. مبادا در دوران قیامت بگویند که ما غافل از این بودیم). (اعراف / ۱۷۲)

و با اشاره به آدمی می فرماید:

(وهدیناه النجدین) بلد / ۱۰

دو راه نمایان و برجسته نیکی و بدی را به او نشان دادیم.  
(آن که بیافرید پس به هر یک از هر چیز به اندازه داد؛ و آن که تقدیر فرمود پس راه نمود). اعلیٰ /  
۲ - ۳

امام زین العابدین (ع) خدا را بر این دو نعمت ساختاری سپاس برده عرض می کند:  
(الحمد لله... علی ما عرفنا من نفسه و ألهمنا من شکره). ۱۶  
سپاس خدا را که خودش را به ما شناساند و عمل صالح شکر گفتنش را به ما الهام کرد و ما را بر آن  
بسرشت.

آگاهی از نیک و بد اعمال، زندگی ها، و اشخاص، خاصیت و توانایی ساختاری پراهمیتی و همان  
است که دین و اخلاق و فلسفه و فلسفه سیاسی، آن را موضوع خود ساخته اند. اندیشه اخلاقی در  
هیچ یک از انواع جانوران به چشم نمی خورد. انسان اگر توانایی تمیز نیک از بد، و روا از ناروا را نمی  
داشت، امر و نهی را هم نمی توانست بفهمد و در زندگی و رفتارش به کار بندد. این معنی را خداوند  
در کنار حقایق دیگری از ساختار آدمی بدین عبارت الهام می فرماید:  
(و ای آدم، تو و همسرت در آن بوستان مسکن گیرید، پس هر گونه و هر جا و هر چه خواهید  
بخورید و نزدیک این درخت مشوید که ستمکار خواهید شد). (اعراف / ۱۹)

#### ۷. حافظه

حافظه آدمی با ظرفیت فوق العاده و رو به افزونی جزء دیگری از ساختار است که او را در مقامی  
شامخ و بسی بالاتر از حیوانات می نشاند. امام علی بن ابی طالب (ع) می فرماید:  
(کلّ وعاء یضیق بما جعل فیہ، الاّ وعاء العلم فانه یتسع). ۱۷  
هر ظرفی با قرار گرفتن چیزی در آن از ظرفیتش کاسته می شود، جز ظرف علم - یا حافظه - که بر  
اثر ظرفیتش افزایش می یابد.  
حافظه که داشتنش شرط اصلی ماندگاری موجود زنده است در ساده ترین موجودات زنده وجود  
دارد. خاصیتی که حیوان را از گیاه متمایز نموده به آن برتری می بخشد حافظه است. چه، فقط  
حافظه است که می تواند غریزه ها و انعکاس های عصبی شرطی را بر پا نماید.  
حافظه هم مانند غریزه نیاز ندارد در مغز تکامل یافته ای جای گیرند.  
انسان، به درجاتی از آزادی و عمل گزینشی آگاهانه رسیده است که با هیچ جاننداری قابل مقایسه  
نیست، و این از جمله معلول حافظه خاص پر قدرت و ظرفیت اوست.  
ما حافظه تاریخی داریم. می توانیم گذشته را به یادآوریم و آینده را مجسم نماییم و بر پایه همین  
توانایی قادریم برای آینده و سرنوشتمان برنامه ریزی کنیم. انسان یگانه موجود زنده ای است که  
قدرت تدبیر دارد.

#### ۸. اراده

اراده سریری است که وجود ما بر آن تکیه زده است. سازنده شخصیت ما و جوهرش، اراده ماست، (خود) واقعی ماست. توانایی تصمیم گیری مستقل در میان انگیزش های ناهمگون سائقه های عضوی، و سائقه های هیجانی، آز و تأثیرات مداوم محیط اجتماعی و طبیعی، توانایی بروز امکانات نهفته خویش، توانایی گزینش در میان گزینه های گونه گون و ناهمگون، و آمادگی برای قبول مسؤولیت.

این استعداد و توانایی که از آن با (آزادی انسان) هم تعبیر می شود و مراد از آن تعبیر، آزادی تکوینی وی در میان عوامل فیزیولوژیک و اجتماعی و طبیعی است، مهم ترین جزء ساختارش را تشکیل می دهد.

شاید امانتی که خداوند در آیه ۷۲ احزاب از آن یاد فرموده و وجه تمایز آدمی از سایر آفریدگان می داند همین آزادی تکوینی و اراده مستقل از عوامل ساختاری و محیطی باشد:

(بی گمان ما امانت را بر آسمان و زمین و کوهساران عرضه کردیم، پس از این که آن را بر دوش گیرند خودداری نمودند و از آن بهراسیدند و آدمی آن را بر دوش کشید زیرا که وی ستمکاری بسیار نادان بود، تا خدا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند و خدا توبه مردان و زنان مؤمن را بپذیرد و خدا آمرزنده ای مهربان است).

(احزاب / ۷۲-۷۳)

چه، داشتن اراده و آزادی تکوینی و توانایی گزینش، شرط اصلی داشتن و بر عهده گرفتن مسؤولیت رفتار و کار و زندگی است؛ و تنها با تحقق آن، پاداش و کیفر دیدن عادلانه و حکیمانه تواند بود، و مرد و زن منافق و مشرک، شایسته عذاب، و مرد و زن مؤمن، شایان آمرزش توانند شد.

وجود اراده در وی است که به او امکان می دهد تا از استعدادهای و توانایی های مثبت ساختاری و از نیروی طبیعی و حتی از هموعانش به نفع یا صلاح خویش بهره ببرد و نیز بر ضعف های ساختاری خویش که او را آسیب پذیر می سازند چیره آید. در میان جانوران تنها اوست که ناگزیر از پیروی غرائز طبیعی و یا سازگاری با محیط طبیعی نیست، بلکه در برابر هر دو عامل که یکی درونی و دیگری بیرونی است استقلال نشان می دهد و سرپیچی می کند.

آن دسته از عوامل ساختاری که انسان را کرامت می بخشند و کاری می کنند که دیگر حیوان نباشد عبارتند از حقگرایی، اراده، حافظه، آگاهی از نیک و بد، و تمیز آن دو...

اراده، آن توانایی ارزنده و کریمانه ای است که ما را از همه خلق جدا ساخته دردانه خدا می گرداند. چه، از طریق اراده است که اراده الهی و مشیتش به تحقق می رسد. اراده با این که به ما مسؤولیت اعمالمان را می بخشد و مستوجب پاداش و کیفر می شود جز بامشیت الهی مؤثر نمی افتد و کار نمی کند. چنان که تحقق حوادث طبیعی نیز بسته به مشیت الهی است:

(... فاذا جاء امر الله قضی بالحق) مؤمن / ۷۸

پس وقتی امر خدا بیاید کار به انجام می رسد و تحقق می پذیرد.

و درباره امرش می فرماید:

(انما أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له کن فیکون) یس / ۸۳

در مورد کارکرد اراده انسان و تعلقش به پیمودن راه دینداری و تقرب می فرماید:

(إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا. وَ مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ)

انسان / ۳۰

بی گمان، این قرآن یادآوری و هشدار است، پس هر کس خواست راهی به سوی پروردگارش برگزیند، و نمی خواهید مگر این که خدا بخواهد.

(إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ. لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ إِنْ يَسْتَقِيم. وَ مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ)

تکویر / ۲۹

آن جز پندی برای عالم های آفریدگار نیست برای هر کس از شما که بخواهد خود را بر آن پند تطبیق دهد، و نمی خواهید مگر آن را که خدا پروردگار عالم های آفریدگان بخواهد.

این آیات دلالت دارند که اموری که انسان قادر است آنها را اراده کند جز این که خدا اراده تحقق آنها را بفرماید تحقق نمی پذیرد. همچنین این معنی را می فهمانند که اراده آدمی در راستای اراده پروردگار اوست و خداست که این توانایی تکوینی را به انسان بخشیده است. اگر کار خیری از او سر می زند به مشیت و به اذن پروردگار است و هرگاه کار بدی از او سر می زند که به اراده او نیز هست، به مشیت و به اذن پروردگار است، بی آن که اراده مرتکب یا مسؤولیت او را از او سلب کرده باشد.

در عمل، همه ما با اندک تأملی در می یابیم که توانایی گزینش زندگی و گزینش بسیاری از راه کارها را داریم، هم قادریم راه کار ستمگرانه و بدی را انتخاب نماییم و هم می توانیم راه کار عادلانه، خیرخواهانه، یا پسندیده و خوبی را برگزینیم. نسبت راه کارهای فراوان و ناهمگون به ما یکسان است و توانایی انجام هر یک را به اندازه آن دیگری داریم یا اگر یکی آسان تر و دیگری دشوار است باز از ما سلب قدرت انجام نمی کنند. در انجام یا ترک هر کاری نیز همین وضع برای ما مشهود و معلوم است. پس در می یابیم که کارهای ما بیش تر اختیاری و تابع اراده ما و در عین حال با قضا و قدر مشیت الهی هماهنگ هستند. چه، قضا و قدر به این معنی است که اشیاء در نظام ایجاد و خلقت، صفت وجوب و لزوم دارند یعنی هر موجودی و هر حالی که آن موجود پیدا می کند یا به خود می گیرد، همه از ناحیه خدای سبحان تقدیر و اندازه گیری شده و جزئیاتش و خصوصیات وجود و اطوار و احوالش همه برای خدا معلوم و معین است و از نقشه و طرحی که نزد خداست تخلف نمی کند.

با وجود این، اراده یا توانایی گزینش راه خیر و شر، و انتخاب حیات طیبه یا یکی از زندگی های پست که مقدمه و مایه اصلی توانایی بر اعتلا و انحطاط باشد، ارزنده ترین جزء وجود آدمی به شمار می آید. به همین جهت، کرامت منظور در آیه هفتادم سوره اسراء، اختصاص دادن آدمی از میان همه موجودات جاندار و بی جان، به داشتن اراده است که پیش از توانایی های دیگرش یاد شده که عبارتند از گردش در زمین و دریا، و استفاده از روزهای طیبه و پاک، و سایر امتیازاتی که در این زمینه ها نسبت به بسیاری از موجودات دارد.

اگر چه بنیاد اعضای انسان مانند حیوانات، مادی و شیمیایی است و باید بخورد، بخوابد و تولید مثل کند، باز قادر است بر خلاف همین بنیاد و تمایلاتش عمل کند و در واقع با آن بستیزد. و همین، تفاوتی را برای انسان ثابت می کند که کرامتش در مقایسه با جانوران را بدان مدیون است. هرگاه در شخصی استقلال در برابر سائقه های عضوی، و آزادی گزینش و گزینش اخلاقی از بین برود ارزش انسانیش را از دست می دهد.

#### ۹. آگاهی از ضعف ها و امکانات ساختاری و محیط

آدمی قابلیت این را دارد که به محرک های باطنی خویش و به عوامل محیطی مؤثر در زندگی و رفتارش پی ببرد؛ و با این پی بردن و آگاهی برای سیطره بر آنها و تنظیم و هدایت آنها در جهت تعالی و رشد خویش بکوشد.

#### ۱۰. حقگرایی یا حنیفیت

پدیدارهای مشهور و شناخته شده ای چون رفتارهای احسان، ایثار، فداکاری، عواطف، دلسوزی، همدردی، استعداد رشد و کمال جویی، و تعالی، از دید انسان شناسی اسلام، قائم به محرک فطری حقگرایی است؛ چنان که اگر این گرایش فطری نمی بود هیچ یک از این رفتارها از آدمی سر نمی زدند و اساساً استعداد و امکان رشد و کمال جویی و تعالی در جهان نمی بود. حقگرایی، علاقه موروثی به کمالات و فضائل، به کارهای نیک، به مردم صالح و دیندار و نیکوکار، به دین و پیامبران، به مسجد و معبد؛ و نیز توانایی تحقق صفات کمالیه الهی در خویشتن است.

فقط با وجود این محرک فطری در بشر خداوند از او می طلبد که سراپای وجودش را بر دین - یا آموزه ها و توصیه های وحیانی - منطبق سازد و صراط مستقیم تقرب را بییماید:

(فأقم وجهک للدين حنیفاً فطرة الله التي فطر الناس علیها) روم / ۳۰

پس سراپای وجودت را بر دین مطابق آر، در حالی که حق گرا باشی، حق گرایی فطرتی خدایی است که آدمیان را بر آن سرشته است.

#### نشانه ها و جلوه های حقگرایی

پدیدارهای بسیاری در تاریخ و جامعه دلالت صریح و قطعی بر وجود حق گرایی فطری آدمی دارند و جلوه هایش به شمار می آیند. به بیان دقیق تر، مجموعه های بسیار از پدیدار هست که هر یک بر علاقه و شوری خاص دلالت کرده زاییده آن به شمار می رود. دست کم ده علاقه را که جلوه های گوناگون حق گرایی اند می توان بر شمرد که هر یک سبب پدیدارهای مستمر و بی شماری در جامعه است.

#### ۱. علاقه به کمال و فضائل

فضائلی چون عدالت، انصاف، عفت، راستی، درستکاری، دلیری و تقوی همواره محبوب بشر بوده است. پیامبران، علمای اخلاق و مصلحان اجتماعی با استفاده از همین عشق و علاقه مردم توانسته اند کار خود را پیش ببرند.

۲. عشق و احترام به شخصیت های صالح، نیکوکار، بخشنده و با فضیلت؛ احترامی که هر کس در دلش نسبت به اشخاص نیکوکار، استاد، معلم، مربی، روحانی، منعم و خدمتگزار احساس می کند؛ و تکریم و تمجیدی که نسبت به ایشان به عمل می آورد پدیداری عالمگیر و همیشگی است.

۳. علاقه به ارزشیابی، ارزشگذاری و طبقه بندی امور، پدیدارها، اشخاص، حالات، صفات و کیفیت ها.

بشر همواره به این سه کار همت گماشته است و طی آن کارها را از لحاظ فایده و اثری که بر روی خودش و سایرین می گذارند شناسایی، طبقه بندی و درجه بندی می کند و بعضی ابزار یا وسیله برای با ارزش ترها می انگارد. به طوری که این پرسش همیشه برای هر شخص مطرح است که هدف از این یا آن کار چیست یا چه فایده ای دارد؟ چه سودی دارد یا چه مصلحتی برای بشر در آن نهفته است؟ حتی اگر بشنود خدا انسان و جهان را آفریده است می پرسد: برای چه آفریده است؟ سؤالی که خدا در همه وحی ها و پیام هایش به مردم جوابش را می دهد: (لیعبدون) تا مرا بپرستند، پرستشی که طی فرایند تقرب به خدای عزیز حکیم رحمان رحیم است.

۴. علاقه به حیات برتر

مردم در جست و جوی معنایی برای زندگی خویش اند. می خواهند رفتارشان معطوف به چیزی ارزشمندتر و بالاتر از زیستن و رفع نیازهای جسمی باشد. می کوشند خور و خواب و خشم و شهوت را مقدمه و وسیله ای برای آنچه والاتر است جلوه بدهند. حاضر نمی شوند خود را با حیوانات برابر و هم شأن بگیرند. همواره به فراسوی حوزه بقا و زیستن گرایش دارند.

نه تنها علاقه به حیاتی برتر از زیستن و امور و حرکات جانوری پذیرفته متفکران و دانشمندان علوم اجتماعی است که حوزه ای غیر فیزیولوژیک در زندگی مردم توجه همه را به خود جلب کرده تا آن را با اهتمام و اعجاب وصف ناپذیری مورد بحث و بررسی قرار دهند. بخشی از این حوزه را فقط با حکرایی فطری می توان بیان علمی کرد. بدون فرض وجود آن نمی توان پدیدارهای آن را تحلیل کرد. این همان چیزی است که ادیان از آغاز تاریخ بر آن تأکید ورزیده و حتی برای پرورش و شکوفایی آن نازل شده اند. علمای غیرمتدین که نخواستند اند انسان شناسی دینی را بپذیرند با انکار این محرک فطری خویشان را از حل عمده ترین مسائل علوم اجتماعی و تحلیل شگفت انگیزترین پدیدارهای تاریخی و اجتماعی محروم و عاجز گردانیده اند.

اگر (نهاد) آدمی در سائقه های زیستی، یا در آن و از به اضافه هوش و خرد خلاصه می شد، بی شک فعالیت های ما همواره بر مدار زیستن و بهره گیری بی پایان که مقتضای چنین نهادی است می گشت؛ جایی برای خدمت به همنوعان و خیرخواهی و احسان نمی ماند؛ همه اسیر خودخواهی بودیم و هیچ کس از منافع خود به نفع یا به مصلحت دیگران چشم نمی پوشید و مایل به فداکاری و ایثار و گذشت نمی بود. حال که چنین نیست فعالیت ها و اعمالی که از حدود مقتضیات زیستی و

(خود) جانوری و حتی دنیادارانه بیرون است از کجا پدید می آید و چه علت و محرک و مجوزی دارد؟

آلبر سوئر (۱۷۱۲ - ۱۷۷۸) می نویسد:

(اگر در طبع آدمی میل به کمال وجود نداشت و گرایشی نسبت به حیاتی غنی تر و والاتر در کار نمی بود، و به عبارت موجزتر اگر ما دارای غریزه اخلاقی نبودیم این احساسات اخلاقی و این تصورات و اندیشه های اخلاقی توجیه شدنی نبودند. پس ریشه و اساس اخلاقیات را در همین میل به کمال و نیاز عمیق و شگرف انسان به سوی تعالی باید جست و جو کرد). ۱۸.

۵. علاقه به دانایی، شناسایی واقعیت جهان، و کشف حقایقی که ربطی به زیستن و کار روزانه ندارد یا به انگیزه سودآوری و درآمد نیست.

تلاش های خستگی ناپذیر متفکران، حکیمان، و دانشمندان به منظور کشف حقایق و طلب علم و معرفت، و مجاهدت پژوهشگران و مکتشفان بیش تر به انگیزه مادی یا کسب سود و جاه و شهرت نیست. محقق و مکتشف می تواند اولین کشف یا حاصل تحقیقش را به پول و منزلت اجتماعی برساند. ولی بیش تر این کار را نمی کنند و تا آخرین لحظه عمر سرگرم کشف حقیقت و دریافت آن می مانند. کاربرد نظریات و کشفیات علمی نیز چیزی جدا از نیل به آنها نیست.

انسان به گونه فطری گرایش به این دارد که واقعیت جهان و نظام هستی را بشناسد و با آن ارتباط برقرار کند. طی این فرایند معرفتی و ارتباط گیری، احساس اعتلا می کند و زمینه فکری و عاطفی برای ایمان و عمل صالح و همدلی و همدردی با هموعان در او فراهم می آید.

۶. علاقه به زیبایی

این علاقه که از تجلیات حقگرای بی بشر است در کار هنری ظهور می یابد. کار هنری عبارت از آفرینش زیبایی است. کشف تناسب و دیگر ویژگیهای زیبایی پس از انگیزش حقگرای صورت می پذیرد و به ذهن هنرمند الهام می شود. آفرینش زیبایی، کاری سودجویانه یا در خدمت حس بقا نیست. هنرمند هر چه را که در ذهن دارد می سترد تا نقش آنچه را که آرزو دارد و بدان امید می ورزد بر لوح بنگارد.

زیبایی، تمنایی است که تجسم می یابد و حقیقتی که واقعیت می پذیرد. آثار گرانقدر هنری در ذات خود چیزی فراتر از سطح جامعه و موجودات درون آن است که خلق آنها کوشش عظیمی برای فرا بردن جامعه و بر نشانیدن مردمش به قله رفیع محتوای آن آثار است. هرگاه هنری شکل خاصی از جامعه و واقعیت های خوب و بدش را ترسیم کند، بدون آن که قصد آشکار کردن افق تازه و والایی های بسزا در آن نهفته باشد هنر نیست.

۷. دیگرخواهی و مهرورزی نسبت به دیگران

محرک صیانت ذات که بقای ما در گرو آن است تنها پروای جان و مال و حیثیت خودمان را دارد و ما را به کاری برای دیگران نمی خواند، مگر آن که در آن کار نفعی یا ضرری از ما نهفته باشد. اما در زندگی همه ما کوشش ها و مهرورزی ها نسبت به دیگران دیده می شود که هیچ یک از آن ها نمی

تواند معلول حسی صیانت ذات یا آز ما باشد. این غیرخواهی و خیرخواهی برای دیگران و مهرورزی نسبت به ایشان محرکی جز حقگرایی ندارد.

جلوه گاه این وجه حقگرایی، دل است، چنان که جلوه گاه وجه زیبایی پرستی آن آثار هنری و آفرینش هنری است. حقگرایی در دلی که صحنه عواطف باشد به گونه رفتار هیجانی مهر سر می زند. مهر، علاقه و عشقی است نه به چیزهای مصرفی و مالک شدن یا به جفت و همسر و سایر چیزهایی که برای زیستن مفید هستند، بلکه به هموعان که با رفتار بخششگرانه و احساس همراه است.

#### ۸. علاقه به روشنایی، تابش، درخشش، بزرگی و جلال

همه ما این علاقه را در خود احساس می کنیم. از تاریکی نفرت داریم، همچنین از کوچکی و حقارت؛ و روشنایی و بزرگی و درخشندگی و تابندگی و جلال و شکوه را دوست می داریم. چیزهای دوست داشتنی را به ماه و ستاره و خورشید تابان تشبیه می کنیم. عظمت مردان را با بلندی و بزرگی کوه و قله اش بیان می داریم و از درخشش و تابش برای وصف محبوبیت و ارجمندی و قدر علم و دانایی یا پاکدامنی زنان با عظمت استفاده می کنیم.

خداوند هم علاقه ما را به روشنایی چون عشقمان به دانایی می داند و نفرتمان را از ظلمت با بیزاری مان از کوری و نادانی و عدم بصیرت برابر می شمارد و تضاد اینها را با هم برای ما امری بدیهی می داند و می فرماید:

(بگو: آیا نابینا و بینا برابرند؟! مگر تاریکی با روشنایی برابر است؟! (رعد / ۱۶)

(کور با بینا برابر نیست و نه تاریکی با روشنایی برابر است). (فاطر / ۲۰)

آن گاه با شرح حرکات و رفتار و اندیشه ها و حالات ابراهیم خلیل از کارکرد خرد و حقگرایی و ربط معرفت با محرک شریعت تاریخ پرده بر می گیرد و می فهماند که آنچه باعث می شود کسی از پی شناخت خالق برود و معبود حقیقی و منعم پروردگار را بشناسد حقگرایی فطری است. داوری های وی نیز تحت تأثیر علائقی است که در نهادش نهفته اند و در کارند. علائقی که نیروی محرکه رفتار و حتی اندیشه آدمی اند و سنخیتی با دانایی و معرفت ندارند:

(پس چون شب بر او دامن گسترد اختری را بدید؛ گفت: پروردگار من است. آن گاه چون غروب کرد گفت: غروب کنندگان را دوست ندارم. و چون ماه را تابان دید گفت: این پروردگار من است. پس چون فرو شد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود بی شک از گمراهان بودم. پس چون خورشید را تابان دید گفت: این پروردگار من است، این بزرگ تر است. پس وقتی غروب کرد گفت: ای قوم من، براستی من از آنچه شریک (خدا) می گیرید بیزارم. من سراپای وجودم را درحالی که به توحید گراییده ام با کسی برابر می نهم که آسمان ها و زمین را بیافرید. و من از مشرکان نیستم.) (انعام / ۷۶ - ۷۹)

حقگرایی، ابراهیم را مثل هر کسی به شناسایی پیرامون و هر چه در کیهان است و به طبقه بندی و درجه بندی هر چیز و هر امر و هر کس که می شناسد بر می انگیزد و به داوری درباره آنها با معیار درخشندگی، بزرگی، بقا یا جاودانگی و قائم به ذات بودن، تا (حیّ قیوم عظیم قدیر حکیم) را



بشناسد. و پس از شناسایی، سراسر وجودش را با او تطبیق دهد و طی پرستش توحیدگرایانه و به دور از شرک و انبازگیری، به صفاتش متخلق گرداند تا به او تقرب جسته باشد. پس در ظلمت شب از تاریکی می رمد و به سوی ستاره درخشنده ای که شاید زهره را بهتر می شناسد و می بیند افول و غروب کرد از افول و غروب و ناپایداری نفرت می کند و از تاریکی و فنا و باطل می رمد. (گفت: غروب کنندگان را دوست ندارم). علاقه به بزرگی و جلال، او را متوجه ماه می کند با افزایش معرفتش ماه را نیز ناپیدار می یابد و در ضمن نسبیت و ناپایداری معلومات خویش و حقارت عقلش را در قیاس با حقایق عالم در می یابد و می داند همان طور که ستاره و ماه و خورشید در جاتی از تابش و بزرگی را به نمایش می گذارند، معرفت آدمی هم نسبت به دانایی آفریدگارش که خالق ماه و ستاره و خورشید هم هست درجه پستی ا

ست و معرفت های او در افزایش و کاهش است. پس به هدایت آفریدگار علیم حکیم نیاز دارد. قرآن می خواهد این نکته را هم بفهماند که خرد و اندیشه و معرفت هر چند برای رهیابی بشر لازمند اما کافی نیستند. مهم تر از آن حقگرایی است که حتی اندیشه را تصحیح می کند و به حقیقت می رساند. سرانجام، نقش اراده یا خود حقیقی انسان است که پس از شناخت همه چیز باید تصمیم بگیرد خدا را معبود خویش بگیرد یا دیگری را، و خدا را توحیدگرایانه پرستد و به او تقرب جوید یا کسی و چیزی را در کنارش معبود گیرد و شرک ورزد؟ دو راهی های اصلی را که در برابر هر انسانی پدیدار می شوند نشان می دهد تا بتواند راه رشد را پیش گیرد.

#### ۹. علاقه و عزت

عزت، حالت اقتدار، شکست ناپذیری، ایمنی و صلابتی است که عوامل انحطاط آور و زیان آور نتواند در آن رخنه آرد یا آن را بفرساید. فسادناپذیری را هم شامل می شود. استحکام و تأثیرناپذیری در برابر وسوسه ها و دسایس شیطان های پنهان و آدمی های شیطان صفت یا مهاجمان فرهنگی و در برابر فریبناکی دنیا و گناه را نیز در بر می گیرد. عزت، مصونیت در برابر عوامل فساد و انحطاط و گمراهی است. عصمت همین مصونیت از طریق توأم خدادادی و اکتسابی است.

از دید انسان شناسی اسلامی، هر کس طالب عزت است، ولی در تشخیص مصداق آن دچار اشتباه می شود.

(هر کس عزت می خواهد بداند که عزت جملگی مال خداست. پدیدارهای طیبه (ایمان، تقوی، توکل، تسلیم و رجا) به سوی خدا صعود می کنند و عمل صالح - یا عبادت - آنها را به بالا می برد.) (فاطر / ۱۰)

شاید ایمنی در برابر عوامل فساد و منحط کننده یا سلامتی که ما را به جنات و عیون در می آورد همین عزت باشد یا لازمه اش:

(ان المتقین فی جنّات و عیون. ادخلوها بسلام آمین) حجر / ۴۵ - ۴۶

دانشمندان علوم اجتماعی به نیاز مهمی که سوای تغذیه جسمی و نیازهای فیزیولوژیک است پی برده آن را نیاز به امنیت یا ایمنی می نامند. ۱۹

۱۰. عشق به بقا و جاودانگی

خدا برای تفهیم وجود این علاقه شدید در نهاد آدمی، اشاره به فریب خوردن آدم و حوا از شیطان کرده می فرماید شیطان در وسوسه خود برای برانگیختن آدم و حوا به خوردن میوه ممنوعه ای که هیچ فایده زیستی و ضرورت زیستی نداشت به آنان گفت که خوردن آن ایشان را به جاودانگی نائل می آورد؛ و بدین سان به اشتباه افتاده مرتکب خوردنش شدند.

نفرت و ترس ما از مرگ هم معلول همین علاقه بوده جنبه منفی آن را تشکیل می دهد. چون عشق به بقای مطلق و حیات سرمدی داریم، از نیستی و مرگ می هراسیم. مؤمنان که به حیات آخرت و بقای در دو زندگی برزخی و قیامت پس از مرگ یقین دارند، مرگ را انتقال به حیات برزخی دانسته از آن هراس ندارند و فقط نگران کم و بیش اعمال صالحه، و ارتکاب گناهان خویش اند. ولی کافران یا از نیستی وحشت دارند و یا از بی توشه عمل صالح بودن و بار گناهان، پس همواره نگران مردن و مجازات آخرت اند.

۱۱. امید به آینده ای بهتر

پدیدار فوق العاده مهمی که بر جامعه و تاریخ تأثیر داشته، ولی از مقوله علائق تشکیل دهنده حقگرایایی و سایر عناصر نهاد آدمی نیست امید به آینده ای بهتر است. وضع نفسانی طیبیه ای است که انسان آن را در خودش ایجاد می کند. در فرایند ایجادش البته حقگرایایی در مقام یک محرک فطری اولین حلقه از زنجیره علل به شمار می آید. این پدیدار به ویژه به سبب علاقه به حیات برتر در وجود انسان تکوین می یابد. امید، پا به پای ایمان تکوین یافته رشد پیدا می کند. علاقه به کمال و علاقه به جاودانگی هم در تحریک آدمی به ایجادش مؤثرند. این معنی پس از آن که امید را به دقت و به خوبی شناختیم واضح خواهد گشت.

نخست باید بدانیم امید، نه باور یا ایمان است و نه آگاهی، معرفت، میل، علاقه، و محرک فطری. ولی آگاهی، معرفت، محرک فطری، حقگرایایی، اراده شخصی و وضع نفسانی ایمان در تکوین آن مشارکت دارند.

آن گاه و پیش از هر چیز دیگر باید بدانیم امید بر خلاف آگاهی، معرفت، و ایمان، به زمان گذشته یا چیزی که به گذشته و تاریخ تعلق داشته باشد تعلق نمی گیرد. حتی به اکنون و حال هم بی علاقه است. فقط متوجه آینده است. امید به حادثه ای که رخ خواهد داد یا احتمال و امکان وقوعش در آینده هست تعلق می گیرد، به رشد و تقریبی که صورت خواهد گرفت، به بهتری و برتری، به تحول کیفی، به برکت و رحمتی که خدا نازل می فرماید، به ارتقای شخص امیدوار در مراتب انسانیت و مراتب حیات طیبیه، به حیات برتری که ممکن است داشته باشد، و به تغییر کیفی اجتماعی مطلوب. امید با ایمان و آگاهی و احساس و دل بستگی و شور و شوق زندگی آمیخته است و نیرویی را در بطن خود دارد که آماده کاربرد یا در حال کاربرد پیوسته و پرشتاب است.

اگر امید به خداوند تعلق می گیرد به اعتبار رحمت خاصه رحیمی اوست که خود وعده اش را به نیکوکاران و صالحان داده است و به اعتبار اراده اش که به یاری مستضعفان و رساندن شان به حاکمیت و مالکیت و رهایی تعلق گرفته و خود از آن پرده برداشته است و داور دوران حساب و پاداش و کیفری است که پس از مرگ هر کس و پس از قیامت خواهیم داشت:

(به راستی در وجود آنان (ابراهیم و پیروانش) سرمشقی نیکو است برای شما، برای کسی که خدا و دوران آخرت را امید برد. و هر که روی بگرداند پس بداند که خداست که بی نیاز ستوده است). (ممتحنه / ۶)

دوران آخرت که موضوع امید است، پس از مرگ هر کس و پس از قیامت وی روی می دهد و رخدادی آینده است (عنکبوت / ۳۶) موضوع دیگر امید، رحمت عامه و رحمت خاصه ای است که انتظار نزولش را بر خود یا دیگران داریم:  
(و اگر در پی رحمتی که آن را از پروردگار امید داری روی از آنان برتابی، باید که به ایشان سخنی نرم بگویی.) (اسراء / ۲۸)

(بی گمان، کسانی که ایمان آوردند و کسانی که هجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند آنان رحمت خدا را امید می برند، و خدا آمرزنده ای صاحب رحمت خاصه رحیمی است.) (بقره / ۲۱۸)  
(کسانی که کتاب خدا را می خوانند و نماز بر پا داشتند و از آنچه روزی آنان کردیم در پنهان و آشکارا انفاق کردند امید به داد و ستدی دارند که هرگز کاستی نیورد، تا خداوند مزدهای ایشان را تمام ادا کند و از فضل خویش به آنان بیفزاید که او آمرزنده ای سپاس پذیر است.) (فاطر / ۲۹ - ۳۰)

(وهر کس دیدار پروردگارش را امید می برد باید کار شایسته کند و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.) (کهف / ۱۱۰)  
(کسی که امید به دیدار خدا دارد باید بداند که وقت موعود خدا قطعاً آمدنی است و او شنوایی داناست. و هر کس جهاد کند جز این نیست که به مصلحت خویش جهاد کرده باشد، زیرا که خدا از عالم های آفریدگان بی نیاز است.) (عنکبوت / ۵ - ۶)

در لابه لای آیات گذشته شرط امیدوار بودن به رحمت خاصه و رحیمی خدا، مجاهدت، کار شایسته، عبادت توحیدگرایانه و بی شائبه ریا، قراءت قرآن، اقامه نماز، انفاق از هر چیزی که دارد در پنهان و آشکارا، ایمان آوردن، هجرت کردن و در راه خدا جهاد کردن است. رخ دادن رحمت رحیمی خدا برای انسان امیدوار، پدیداری است معلول امید که حالتی است از تراکم نیرو و تمرکز آن بر روی هدف معین، همراه با اراده ای راسخ به آن هدف و پشتکار و اغتنام فرصت هایی که پیاپی پیش می آید و همکاری صمیمانه با همه کسانی که این هدف مشترک را پی می گیرند به صورت یک مجاهدت همگانی در راه مصلحت همگانی که تعالی یا تقرب به خدا در رأس آن است.  
نگاهی دوباره به حقگرایی

بر پایه پدیدارهایی که بررسی کردیم و حقایقی که به دست آوردیم، به این نتیجه می رسیم که حقگرایی، قوه ای ذهنی نیست و با نیروی حافظه، توانایی اندیشه و تعقل، و ادراک سنخیت ندارد. احساس و عاطفه یا هیجان هم نیست. عضوی از اعضای بدن هم نیست، محرک است، و شاید بتوان کار مایه اش خواند، البته کار مایه ای که پایان ناپذیر است. روح یا نفحه ای است که خدا در وجودمان دمیده است:

(و آن هنگام که پروردگارت به فرشتگان گفت: بی گمان، می خواهم بشری از گل خشک، از لای بدبو شده بیافرینم، به همین روی چون او را از هر چیز به اندازه دادم و در او از روح خویش دمیدم باید شما سجده کنان پیش او بیفتید. پس فرشتگان جمله سجده بردند همگی جز ابلیس که سر باز زد از این که با سجده کنندگان باشد.)

(حجر / ۲۸ - ۳۱)

نسبت دادن (روح) به خودش برای تفهیم عظمت و شرافت این جزء از نهاد آدمی است، چنان که از میان همه خانه ها و پرستشگاه های خودش تنها خانه کعبه را به خود نسبت می دهد و (بیت الله) می خواند.

از اینجا می فهمیم روحی که در آدمی دمیده جزئی از ساختار آدمی است که با آن می تواند به خدا تقرب بجوید، و به واسطه عظمت و شرافت این جزء مایه تقرب است که از فرشتگان و همه نیروهای نامرئی و نهان نظام هستی می خواهد تا به محض دارا شدن این جزء شریف و این محرک عالی و عظیم و تقرب آور در برابر آدمی خضوع و کرنش کنند و به خدمتش درآیند. سایر اجزاء نهاد آدمی که آنها هم مخلوق خدا هستند این عظمت و شرافت را ندارند که فرشتگان را به خدمتش درآورند؛ و تنها با دارا شدن این محرک شریف و تقرب آور همگی بی درنگ به خدمتش درمی آیند.

کمالات و فضائلی که در سایه وجود این روح خدایی در شخصیت ما پدیدار می گردد، احسان و رحمتی که در رفتارمان شکل می گیرد، و رضایت خاطر که در نتیجه این احسان و انعام و خدمت مستمر به ما دست می دهد، مانند همین روح خدایی، بی نهایت و فوق تصور است و هرگز تمامی بدان راه ندارد، چون معلول اسباب طبیعی نیست و ریشه در روح دمیده خدا دارد، همانچه با عالم غیب پیوسته است.

نکته مهمی که باید در مورد حقگرایی بدانیم این است که گرچه بر خلاف سائقه های عضوی پایه بیولوژیک ندارد، ولی در نوسان همانند آن است و باید از جوشش آن استفاده کرد و در جهت کارکردش عمل کرد.

امیرمؤمنان علی (ع) می فرماید:

(ان للقلوب اقبالاً و ادباراً. فاذا اقبلت فاحملوها علی النوافل، و اذا ادبرت فاقصروا بها علی الفرائض.) ۲۰

باطن ها را جوشش و فروکش هست. بنابراین، چون جوشش کرد آن را بر کارهای مستحبی بدارید، و وقتی فروکش کرد از آن به انجام کارهای واجب بسنده کنید.

وحدت متعلقات حقگرایی

هر یک از سه محرک فطری ما متعلق یا متعلقات خاص خود را دارند. حتی هر سائقه عضوی به چیز خاصی می گراید. سائق جنسی، ما را به سوی جفت و عمل جنسی بر می انگیزد؛ سائق گرسنگی به سوی غذا و عمل تغذیه، و حالت خشم به عمل دفاع و پرخاش نسبت به تهدید عارض شده، انفعال ترس به گریز یا پناه جویی و غیر آن. آز، ما را به وضع و رفتارهای (داشتن)، اندوختن، گردآوردن،

شمردن، و فریبکاری و دروغ و دسیسه های لازم برای رسیدن به اغراض بر می انگیزد و متعلقات آن هم مشخص است. همچنین است حقگرایی. متعلقات آن یکسره با متعلقات صیانت ذات و آز فرق می کنند.

خدا اولین و بزرگ ترین متعلق حقگرایی است؛ و رفتار عبادت یا پرستش و عشق ورزی به خدا زاییده آن است:

(فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه) مائده / ۵۶

آن گاه خدا مردمی را پدید خواهد آورد که دوستشان می دارد و دوستش می دارند یا به وی عشق می ورزند.

(و الذین آمنوا أشدّ حباً لله) بقره / ۱۶۵

و کسانی که ایمان آوردند عشق شدیدتر (در مقایسه با عشق کفار به خواسته ها و معبودهایشان) به خدا دارند.

دومین متعلق حقگرایی پاکی و پرهیزگاری است:

(فیه رجال یحبون أن یتطهروا و الله یحبّ المطهّرين) توبه / ۱۰۷

در آن مردانی هستند که به این که پاک شوند عشق می ورزند و خدا پاکی گرایان را دوست می دارد.

ایمان متعلق دیگر آن است:

(خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی ساخت و آن را در نظر ساختاری تان (فی قلوبکم) زیبا جلوه داد). (حجرات / ۷)

پیامبر و امامان پاک و هدایتگری که از خاندانش هستند و عامّه مؤمنان، متعلقانی هستند در امتداد خدای متعال:

(و من یتولّ الله و رسوله و الذین آمنوا فانّ حزب الله هم الغالبون) مائده / ۵۶

در این آیه، سرپرست و حاکم و هادی گرفتن که رفتار اجتماعی - سیاسی است، با عشق ورزی به سرپرست حاکم و هادی با یک واژه خاص که هر دو رفتار توأم اجتماعی و عاطفی را می رساند بیان شده، در عالم واقع و در واقعیت اجتماعی و حیات انسان، هر رفتار عملی با یک رفتار عاطفی همراهی می شود که در اصطلاح روان شناسی این رفتار عاطفی را معادل عاطفی آن عمل و رفتار می شمرند. دفاع با خشم و ترس همراه است، یا می توان گفت: خشم معادل عاطفی پرخاشگری دفاعی است. چنان که حسد معادل عاطفی رفتار استکباری یا دگر تباهگری است.

امام زین العابدین(ع) در همین معنی عرض می کند:

(اللهم... بحقّ من انتجبت من خلقک و... بحقّ من وصلت طاعته بطاعتک و... بحقّ من قرنت موالاته بموالاتک...)

خدایا، به حق کسی که از میان آفریدگانت برگزیدی (به پیامبری و رهبری مردم و حکومت بر آنان) و به حق کسی که اطاعتش را (با آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، و آیات دیگر) با اطاعت خودت پیوند زدی و از پی آوردی و به حق کسی که دوستی و همبستگی با وی را با دوستی

و قرب خویش قرین ساختی... و با این بیان، به بستگی و ملازمت عشق به خدا با عشق به پیامبرش و امامان معصوم پاک خاندان مطهرش، اشاره می فرماید، و از آن والاتر به وحدت متعلقات حقگرای. حقگرای.

کسی که به خدا ایمان بیاورد در عین این که به خدا عشق ورزیده او را می پرستد و از او اطاعت می کند به پیامبر و اولیای امور معصوم و حتی غیرمعصومی که رسالت و ولایت و حکومت آنان را ادامه می دهند عشق می ورزد، و به همه مؤمنان یا امت اسلامی. و این عشق ورزی و محبت ها غیرقابل تفکیک از یکدیگرند:

(والذین تبوءوا الدار و الايمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم) حشر / ۹

(بی گمان، کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و با مال و جان در راه خدا جهاد کردند و کسانی که مأوا دادند و یاری نمودند، اینان دوستان یکدیگرند.) (انفال / ۷۲)

و به آدم بیچاره و نیازمند، به یتیم، و حتی به کافر مهاجمی که اسیر شده است محبت و شفقت دارند، شفقتی که با اطعام و احترام و انعام، ظهور عملی پیدا می کند:

(و يطعمون الطعام على حبه مسكيناً و یتيماً و أسيراً. انما نطعمکم لوجه الله لانريد منکم جزاء و لا شکوراً...) انسان / ۸ - ۱۰

و خوراک را به انگیزه عشق به خدا (یا با همه دوست داشتنی بودنش) به بیچاره و یتیم و اسیر می خوراند که در حقیقت شما را برای خاطر خدا خوراک می دهیم، پاداشی از شما نمی خواهیم و نه سپاسی. به یقین، ما از پروردگاران بیم دورانی را داریم که چهره در هم کشیده و تیره است. مردم مؤمن، حتی به قوم خودشان محبت دارند:

(من ایمان الرجل حبه لقومه.) ۲۱

از آثار و نتایج ایمان شخص این است که قوم خود را دوست می دارد.

این گفته که (حب الوطن من الايمان) بر همین حقیقت، یعنی وحدت متعلقات حقگرای دلالت دارد.

همین واقعیت ساختاری آدمی و پدیدار جامعه شناختی، روان شناختی و تعالی شناختی است که این پدیدار شگفت انگیز زندگی ما را بیان علمی می کند که وقتی نام خدا برده می شود، یا خدا به یادمان می آید حقگرای در ما هیجان واکنشی ببار می آورد تا به همه متعلقاتش توجه یافته عواطفی نسبت به آن ها در ما پدید می آید و برای کارهایی نسبت به آن ها احساس مسؤولیت کرده برانگیخته می شویم و نیز توجه می نماید که چرا برای هدایت بشر کافی است نام خدا را ببریم؟

پیامبران می آیند تا فقط نام خدا را ببرند و دین را عرضه کرده بیاموزند. همین و بس. چون به محض بردن نام خدا حقگرای در هر کسی تحریک شده دلش به آن اطمینان و قرار می یابد و انس پیدا می کند، و همین مبدأ پرورش آن میل و تبدیلیش به سه وضع نفسانی ایمان، تقوی و امید می شود. خدا به پیامبر خاتم دستور می دهد:

بگو: خدا، آن گاه به حال خود رهانشان کن.

### ساز و کار تعالی

آگاهی از نیک و بد که استعداد ساختاری است با احساسات اخلاقی همراه است. وقتی با کار نیکی یا با شخص نیکوکار و با فضیلتی روبه رو می شویم، نسبت به آن کار یا شخص احساس احترام می کنیم و از کار بد، ستم، دزدی، اختلاس، و بی عفتی و عاملانش احساس نفرت در ما برانگیخته می شود. هنگامی هم که به کار خیر و خدمتی همت می گماریم شور و شوقی داریم، و پس از آن و حتی با یادآوری آن در خود احساس خشنودی می کنیم. پس از هر خطا و کار ناپسندی سرزنشی از درونمان می شنویم و بعد پشیمان می شویم.

می دانیم احساس سرزنش و پشیمانی غیر از غم است. ما به علت از دست رفتن نعمت سلامت یا اموال خویش یا در گذشت نزدیکان مان دچار اندوه می شویم. اندوه ما با تأثیری که در حال پشیمانی داریم یکسره فرق دارد. ملامتی که در درون خویش احساس می کنیم ربطی به حادثه طبیعی یا کاری که دیگران کرده باشند ندارد و مربوط به کاری می شود که خود کرده ایم یا کاری که می باید می کردیم و نکرده ایم. این ملامت و پشیمانی همراه یا متعاقب آن، احساسی اخلاقی است. پشیمانی، فقط یک انفعال نیست بلکه محرک هم هست. ندامت موجب می شود از پی جبران کار ناپسند برآییم و آثارش را ترمیم و زائل کنیم و درآینده در اوضاع و احوال مشابه چنان کاری را تکرار نکنیم، و اگر دیگری مرتکب آن شد از او بیزاری بجوییم و کارش را نکوهش کنیم. این مجموعه فعل و انفعالات، ساز و کار تعالی را در وجود ما تشکیل می دهند که شباهت بسیار به ساز و کار سائقه های عضوی یا تمایلات زیستی ما دارد.

حالتی در انسان هست که باید آن را نیاز به کمال یا (فقر الی الله) خواند. از آن در آیه کریمه ای یاد می شود:

(یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید) فاطر / ۱۵

هان ای آدمیان، شما بیید که به خدا نیازمندید و خداست که توانگر - یا بی نیاز - ستوده است. برآوردن این نیاز از راه عبادت اسلامی و کارهای شایسته و با حصول تعالی و تقرب صورت می پذیرد. بر اثر کار شایسته ای که انجام می دهیم، هم تعالی یا تقرب پیدا می کنیم و هم احساس خشنودی به ما دست می دهد. (رضایت) احساسی است که از ارضای حقگرایایی حاصل می آید؛ چنان که (خوشی) احساسی است که از ارضای سائقه عضوی به ما دست می دهد. نوعی ندامت یا پشیمانی از ارتکاب عمل زشت یا گناه و ستم و ترک وظیفه به ما دست می دهد که همانند رنج و ناراحتی برخاسته از ارضا نشدن سائقه های عضوی است.

همه ما در حال اضطراب درونی هستیم مگر این که اقدام به عمل صالح، عبادت، یا یک کار مفید بکنیم، همان چیزی که با قصد قربت و ذکر و یاد خدا ملازمه دارد. همین که کار پسندیده ای کردیم - یا به نوعی عبادت پرداختیم - احساس آرامش و اطمینان قلبی بر ما عارض می گردد:

(ان الله يضلّ من يشاء و يهدى من أناب. الذين آمنوا و تطمئنّ قلوبهم بذكر الله ألا بذكر الله تطمئنّ القلوب. الذين آمنوا و عملوا الصالحات طوبى لهم و حسن مآب)  
رعد / ۲۷ - ۲۹

خدا هر که را بخواهد گمراه کند و هر که را رو به خدا آرد سوی خویش هدایت کند، آن کسان را که ایمان آوردند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام گیرد. هان! به یاد خداست که دل‌ها آرامش می‌یابد. اضطراب درونی حالت طبیعی هر کافر و هر کسی است که در یکی از زندگانی‌های جانوری محض، دون جانوری، دنیاداری، و استکباری به سر می‌برد، چنان که حالت مؤمن و انسانی که در حیات طیبه باشد اطمینان قلبی و رضایت است. جانوران و دنیاداران گرچه خوش باشند یا حتی از خوشی سرمست شوند، باز از خشنودی محروم اند. امام باقر(ع) می‌فرماید:  
(قلب تا وقتی به حق دست نیافته باشد همواره در اضطراب خواهد بود و از جای خود تا حنجره می‌تپد تا به حق دست یابد. آن وقت در جای خود قرار می‌گیرد.) ۲۲  
یعنی با تحقق تعالی و تقرب که از پی انجام عمل صالح می‌آید آرامش قلبی و خشنودی رخ می‌دهد.

در میان کافران زشتکار، به جای آرامش و اطمینان قلبی، اضطراب درونی وجود دارد، و به جای رضایت، ندامت هست. به همین جهت، کافران بدکار با مؤمنان شایسته کردار، نه از حیث زندگی و نه از حیث مردن، برابر و همسان نیستند.  
(أم حسب الذين اجترحوا السيئات أن نجعلهم كالذين آمنوا و عملوا الصالحات سواء محياهم و مماتهم) جاثیه / ۲۱

آیا کسانی که کارهای بد کردند پنداشته اند که ما آنان را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، به طوری که زندگانی آنان و مرگ آنان یکسان باشد؟ چه بد داوری می‌کنند!

در آن آیه و آیات می‌فرماید بر اثر ذکر خدا قلب آرامش می‌یابد، و در آیه دیگر می‌فرماید:

(ومن أعرض عن ذكرى فان له معيشة ضنكاً) طه / ۱۲۴

و هر که روی از ذکر من بگرداند بی‌گمان او زیستی تنگ و در فشار خواهد داشت. این زیستن در تنگنا و فشار ندامت و اضطراب، چیزی جز محرومیت از آرامش و اطمینان قلبی و رضایت نیست؛ و عذابی است که در دنیای کافران بدکردار شروع شده در حیات برزخی استمرار پیدا می‌کند و در قیامت تثبیت و جاوید می‌گردد.

پیوستگی نهاد آدمی با نظام هستی

واکنشی که ساز و کار تعالی تعبیه شده در نهاد ما نسبت به کار زشت و گناه به صورت ناراحتی و رنج و سپس پشیمانی بروز می‌دهد، یا نسبت به کار شایسته در شکل احساس خشنودی و اطمینان قلبی ظاهر می‌سازد، یگانه واکنشی نیست که نسبت به دو رفتار ناهمساز انحطاط آور و تعالی بخش



در نظام هستی رخ می دهد. چه، نهاد آدمی جزء ناچیزی از نظام هستی را تشکیل می دهد و خود منظومه ای است واقع در نظام هستی و تابع آن.

به محض این که عبادت یا عمل صالحی از ما سر بزند هم نهادمان و هم تمامی هستی هماهنگ با ساختارمان به حرکت در می آیند و ضمن اعتلا بخشیدن به ما رحمت خاصه الهی را که همان خشنودی ایزد و انعام پاداشی او باشد به ظهور می آورند. رحمت خاصه یا رحمت رحیمی خدا فراگرد گسترده و عظیم و پیوسته ای در نظام هستی است که بر اثر انجام عبادت و عمل صالح مردم فعلیت می یابد. رحمت عامه یا رحمت رحمانی خدا بر خلاف رحمت خاصه اش جنبه پاداشی نداشته اعطای سرمایه و دستمایه به موجودات گوناگون و به بشر است. اما رحمت خاصه انعامی است پاداش گونه که فقط به کسانی تعلق می گیرد که نعمت ها و سرمایه ای را به وجه نیکویی مورد استفاده قرار داده اند که شکر خالق و منعم هم تلقی می شود، و از کسانی دریغ می شود که از سرمایه های خدادادی سوء استفاده کرده نسبت به آن نعمت های گوناگون و عظیم ناسپاسی کرده و به خدا کفر ورزیده اند. و عذاب جز همین محرومیت، نیست.

رضای خدا واکنش نظام هستی در حق مردم مؤمن نیکوکار و شکرگزار است که نعمت های اولیه و رحمانی او را بجا و به وجه بایسته مورد بهره برداری قرار داده اند. این است معنای این آیه ها که می فرماید:

(یا ایتها النفس المطمئنة. ارجعی الی ربک راضیه مرضیه. فادخلی فی عبادی. و ادخلی جنتی) فجر / ۲۷ - ۳۰

هان ای روح با آرامش! پیش پروردگارت برگرد، خوشنود و پسندیده، و به جرگه پرستندگان من درآی و به بهشتم اندرآی.

در نظام هستی بنابر آنچه وحی بیان می کند دو فراگرد رحمت عامه و رحمت خاصه در دو مدار از عالم ملکوت و خزائن غیب به عالم طبیعت سرازیر است. رحمت خدا به معنای اعطاء، انعام، احسان و بخشش به موجودات و بندگان است؛ به معنای ایجاد، خلق، احیا و انشاء است. ایجاد، همان بخشیدن نعمت وجود؛ و احیاء همان اعطای نعمت حیات است. دو صفت رحمان و رحیم که برای خدا می آید از رحمت مشتق شده است. رحمان، صیغه مبالغه است و بر کثرت رحمت و انعام دلالت می نماید؛ و رحیم صفت مشبیه است و افاده ثبات و دوام می کند، و رحیم یعنی خدایی که نعمت های جاودانی و با ثبات می بخشد.

رحمت رحمانی، همه موجودات و همه آدمیان -از مؤمن تا کافر - را در بر می گیرد. رحمت خدای رحیم اعطای نعمت های دائمی و ثابت است که به مؤمنان، پرهیزگاران و نیکوکاران اختصاص می یابد. نعمت های نوع اخیر فقط در حیات طیبه و در حیات آخرت - که هر دو فنا ناپذیر و جاودانی اند - افاضه می شود. اساساً افاضه آنها به گروه خاصی از آدمیان با احیای آنان به حیات طیبه یا با انتقال آنان از زندگی آدمیان به حیات طیبه یکی است:

(و کان بالمؤمنین رحیماً) احزاب / ۴۳

خدا نسبت به مؤمنان بخشنده نعمت خاصه است.

(انه بهم رؤوف رحيم) توبه / ۱۱۷

و او نسبت به ايشان (يعنی مؤمنان) با رأفت و با رحمت است.

بيا به گونه پيروزی در جنگ، و تثبيت گام در صراط مستقيم دينداری و عمل صالح است:

(ان تنصروا الله ينصرکم و يثبّت اقدامکم) محمد / ۷

اگر خدا را ياری کنيد شما را ياری می کند و گام هایتان را ثابت نگه می دارد.

اميرمؤمنان علی (ع) نزول رحمت خاصه را چنین شهادت می دهد:

(همراه رسول خدا عليه پدران و فرزندان و برادران و پسرعموهایمان می جنگيديم... گاهی ما پيروز می شدیم و گاهی آنها. اما وقتی صدق ایمان ما را دید جمود را در دشمنان و پيروزی را بر ما نازل فرمود).

این حقیقت بزرگ مربوط به نظام هستی مکمل حقیقت بزرگی مربوط به فرایند انحطاط و تعالی است. کفار به این سبب در عذابند که به علت کفر و گناه و زشتکاری استحقاق رحمت خاصه و نعمت های پاداش گونه را از دست داده اند، و گرنه اقتضای ربوبیت خداوند عذاب کردن نیست. کفار زشتکار ستمگر حق ناشناس، در واقع عذاب می شوند. از آنجا که سعه صدر و افاضه نعمت از مقتضیات الوهیت و از لوازم ربوبیت است، از ناحیه خداوند جز رحمت و نعمت ناشی نمی شود:

(قال عذابی أصیب به من أشاء و رحمتی وسعت کلّ شیئ فساءکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکاء و الذین هم بأیاتنا یؤمنون... ) اعراف / ۱۵۶

عذاب خویش را به هر که بخواهم برسانم، و رحمتم همه چیز را به بر گرفته است. پس از آن برای کسانی رقم زخم که پرهیزگاری می نمایند و زکات می پردازند و کسانی که به آیت های ما ایمان می آورند.

از سه چیز مرتبط سخن می رود:

۱. رحمت عامه ای که مؤمن و کافر، نیکوکار و زشتکار، موجود باشعور و غیر آن را در بر می گیرد. از ابتدای آفرینش و در مسیر وجود و پیدایی و زندگی شان تا هر زمان که باشند از آن برخوردارند.
۲. رحمت خاصه ای که عطیه خداوند به کسانی است که دارای ایمان و تقوی و تسلیم و توکل و رجا باشند و با عبودیت و پرستش یا کارهای شایسته شان در حیات طیبه به سر برند. این رحمت در دنیا به صورت رشد ایمان و تقوی، و ثابت و راسخ کردن آنها، یا توفیق انجام کارهای شایسته یا تأیید و تشویق و رضایت و مانند آن و در آخرت به صورت جنت و رضوان ظهور می نماید.
۳. عذاب که محرومیت از رحمت خاصه مؤمنان نیکوکار باشد چه در دنیا و چه در آخرت.

علاوه بر فرد، در مورد جامعه و ملت نیز دوام رحمت خاصه که باحسن احوال مردم و خوشبختی جامعه همراه باشد، پیرو دوام اوضاع نفسانی طیبه و اعمال شایسته است. همین که سطح ایمان یا معدل تقوی و میزان عمل شایسته و نیکوکاری در یک جامعه یا ملت تنزل کرد، رحمت های خاصه ای که بر آن نازل می گشت کاهش پیدا می کند. این کاهش، همان وضع سوء، بدی احوال، یا عذابی است که گریبانگیرشان می شود:

ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بأنفسهم و إذا أراد الله بقوم سوءاً فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال) رعد / ۱۱

خداوند، نعمت و رحمتی را که در ملتی یا جامعه ای هست تا وقتی که اوضاع نفسانی شان را تغییر نداده اند از بین نمی برد. و هنگامی هم که خدا برای مردمی کیفر یا پیشامد بدی کند هیچ مانعی در برابرش نخواهد بود و آنان در برابرش پشتیبانی نخواهند داشت.

رحمت خاصه که از مبدأ رحیمیت بر مؤمن نیکوکار نازل می شود، او را در مدار صعود الی الله فرا می برد، چون همه یا بیش تر روحانی و ملکوتی است خداوند آن را (روح) می نامد. (روح) امری است که فقط بر مؤمنان نیکوکار نازل می شود و غیر مؤمن از آن بهره ای ندارد. به همین جهت، در هر رکعت نماز از خداوند می خواهیم ما را به راهی هدایت فرماید که پیمودن آن وصول به (روح) یا رحمت خاصه را در بر دارد، رحمتی که از سایر نعمت ها یا رحمت های عامه متمایز است:

(اهدنا الصراط المستقیم. صراط الذین أنعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم و لا الضالین)

نعمت یادشده در آیه همان رحمت عامه ای است که همه آدمیان از آن برخوردارند. بنابراین از خدا می خواهیم ما را به صراط نعمت یافتگان یعنی آدمیان هدایت فرماید. ولی این تحصیل حاصل است و همه ما در آن قرار داریم. پس، از نعمت یافتگان، کسانی را که مورد خشم خدا قرار گرفته اند و به عبارت دیگر از رحمت خاصه اش محروم مانده اند استثنا می کنیم. همچنین ضالین را که راه ایمان و تقوی و عمل صالح را نپیموده اند استثنا می کنیم، تا مؤمنان پرهیزگار نیکوکار باقی بمانند که راهشان صراط مستقیم نام دارد و راه و رسمی از زندگانی است که پیمودنش با نزول (روح) یا رحمت خاصه پاداش داده می شود و همان مدار صعود الی الله و تقرب به خداست.

آنچه از کلمه (روح) می فهمیم این است که مبدأ حیات بوده اراده و شعور می زاید. می فرماید:

(اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و آیدهم بروح منه) مجادله / ۲۲

آنان هستند که خدا ایمان را در قلب هایشان ثبت کرد و آنان را با روحی از خود تقویت نمود. می دانیم ایمان، کلمه طیبه یا پدیدار پاک شگفت انگیزی است که به حکم آیه صعود، به سوی خدا بالا می رود. پس روح که رحمت خاصه ای باشد چون از جنس ایمان است صعود الی الله دارد. جمله (آیدهم بروح منه) دلالت قطعی دارد بر این که در مؤمنان، غیر از روح آدمیت که در مؤمن و کافر هست، روح دیگری وجود دارد که حیات جدیدی از آن سرچشمه گرفته قدرت و شعور و ویژگیهای حیاتی تازه ای می آورد. این حیات جدید همان حیات مورد اشاره آیه ۱۲۲ انعام است: (أو من کان میتاً فأحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها)

آیا کسی که مرده - یا فاقد حیات طیبه - بوده بعد او را زنده کردیم - به حیات طیبه - و برایش نوری قراردادیم که به وسیله آن در میان آدمیان رفتار می کند، مانند کسی است که در تاریکی ها اندر است و از آن بیرون آمدنی نیست؟!!

نزول این روح یا رحمت خاصه، با انتقال از حیات آدمیت به حیات طیبه یکی است:

(من عمل صالحاً من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فلنحییته حیاة طیبة) نحل / ۹۷

هر کس از مرد یا زن کار شایسته ای کند در حالی که او مؤمن باشد، به یقین او را زنده می گردانیم به حیات طیبه ای.

پس، نزول رحمت خاصه یا روح، به معنای اعطای حیات طیبه یا سیر دادن مؤمن نیکوکار است در مراتب رشد و حیات طیبه که همان تقرب و سیر الی الله باشد.

بدین سان، از دید کیهان - انسان شناسی اسلامی، رشد و سیر تقرب، فرایندی نیست که فارغ از نظام هستی و نیروها و عوامل پیدا و پنهانش در چهارچوب کالبد یا حتی ساختار آدمی صورت بگیرد، بلکه در هماهنگی تام و تمام با نظام هستی و طی حرکات متنوع و پیچیده آن رخ می دهد. نهاد آدمی در این میان جزء کوچکی بیش نیست. ۲۳

توبه، بازگشت به زندگی انسانی

توانایی توبه، یا بازگشت از راه و رسم زندگی منحط به زندگی انسانی، و از رویه زشتکاری به صراط مستقیم عمل صالح، دارای اهمیت بسیاری است.

بر خلاف فرضیه های زیست شناختی و روان شناسی رفتارگرا که از رفتار، برداشتی مکانیکی دارند، انسان شناسی اسلامی بر این توانایی ساختاری تأکید می ورزد که انسان پس از اتخاذ یکی از زندگی های پست که با تکوین تدریجی کفر همراه است می تواند رو به خدا آورده زندگی انسانی یا زندگی طیبه ایمانی را برگزیند. همچنین شخص مؤمن پس از هر لغزش و غفلت و جهالت که به ارتکاب عمل زشت می انجامد ممکن است به یاد خدا افتاده پشیمان گردد و از خدا آمرزش بطلبد و تصمیم به جبران آثار ظلم و زشتکاری گرفته اراده عمل صالح نماید.

قرآن در مورد توبه نوع اول می فرماید:

(... إلا من تاب و آمن و عمل صالحاً فاولئك يدخلون الجنة و لا يظلمون شيئاً)

مریم / ۶۰

مگر کسی که توبه آرد و ایمان آرد و کار شایسته کند. پس آنان به بهشت درآیند و هیچ ستمی بر ایشان نرود.

(و بی گمان، من در مورد کسی که توبه آرد و ایمان آرد و کار شایسته کند وانگهی هدایت پذیرد بسیار آمرزنده ام.) طه / ۸۲

و در مورد توبه نوع دوم که مربوط به مردم متدین است می فرماید:

(انه من عمل منکم سوءاً بجهالة ثم تاب من بعده و أصلح فانه غفور رحيم)

انعام / ۵۴

بی گمان، کسی از شما چون از روی جهالت کار بدی کند، آن گاه از پی آن توبه آرد و عمل شایسته کند، بی شک او خدایی آمرزنده مهربان با مؤمنان است.

جهالت مورد اشاره دو گونه است. یکی آن که کسی نداند کاری گناه است و مرتکب شود سپس اطلاع و علم به گناه بودنش پیدا کند. دوم آن که بد و گناه بودنش را بداند، ولی به انگیزه از مرتکب آن شود که این هم نوعی جهالت است. چنین کسی بعد از به خود آمدن باید بی درنگ توبه کند:

(ثم يتوبون من قريب) نساء / ۱۷

امام صادق (ع) می فرماید:

(هر گناهی که بنده می کند هر چند به گناه بودنش آگاه باشد، چون قصد نافرمانی خدا را کرده باز جاهل است. خداوند در سرگذشت یوسف نقل می کند که وی به برادرانش می گوید:

آیا می دانید شما آن زمان که جاهل بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟! وی به آنان نسبت جاهل بودن می دهد چون قصد نافرمانی و انجام کار خلاف دستور خدا را کرده بودند.) ۲۴  
این نوع توبه یا بازگشت از راه انحطاط به راه تعالی یا از ارتکاب عمل زشت به انجام عمل صالح، با یاد خدا و طلب آمرزش از او ملازمه دارد:

(والذین إذا فعلوا فاحشاً أو ظلموا أنفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم)

آل عمران / ۱۳۵

و کسانی که چون مرتکب کار بسیار زشتی شدند یا به خود ستم روا داشتند، خدا را به یادآورده آن گاه بخاطر گناهان شان آمرزش خواستند.

همچنین پی آیند توبه مبادرت به پیمودن راه خدا یعنی رویه انجام اعمال شایسته است:

(الذین تابوا و اتبعوا سبیلک) غافر / ۷

کسانی که توبه آوردند و راهت را پی گرفتند.

حرکت باطنی توبه، نقطه عطفی یا در زندگی و یا در جهتگیری رفتاری بوده و بسیار با اهمیت است. به همین دلیل، امام سجاد خدا را سپاس می برد که بشر را توبه آموخته است ۲۵، تا اشخاص فاسد یا امور فاسد مردم مؤمن را به صلاح آورد ۲۶، و آن را راهی منتهی به عفو خویش ساخته است و شیوه ای برای بازگشت به طاعتش ۲۷. آن گاه چنین عرض می کند:

(اللهم صل علی محمد و آله و صیرنا الی محبوبک من التوبه و أزلنا عن مکروهک من الاصرار...)

خدایا، بر محمد و خاندانش درود فرست و رحمت خاصه آر، و ما را به دوست داشتنی ترین نوع توبه موفق بدار و از اصرار ناخوشایند بر رویه و رفتار ناپسند برکنار بدار. خدایا، هرگاه بر سر یک دو راهی قرار گرفتیم که هر دو راه به یک کاستی در دین، یا خیر دنیا می انجامید، بگذار تا آن کاستی نصیب ما شود که متعلق به چیزی باشد که زودتر از آن دیگری زوال پیدا می کند و توبه را در آن یک قرار بده که باقی ماندنی تر است. و چون میان دو کشش و گرایش مردد شدیم که یکی مایه خشنودی تو بود و دیگری موجب خشم بر ما، ما را به آن یک متوجه و مصمم گردان که تو را از ما خشنود می سازد و از توان ما نسبت به آن که تو را نسبت به ما خشمگین می گرداند بکاه، و مگذار ما بر گرایش نفسانی مان تنها بمانیم، زیرا نفس مان باطل را اختیار می کند، مگر ما را توفیق سرپیچی از آن عنایت فرمایی، و به کار بد بر می انگیزد، مگر در موردی که رحمت تو شامل حالمان گردد. ۲۸

۱. سلمی، عبدالرحمن، طبقات الصوفیه، ۲۳۵.

۲. جان دیوئی، فلسفه اجتماعی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۴۲۴ و ۴۲۵.

۳. نهج البلاغه عبده، ۴۱/۱.

۴. همان، ۱۴ - ۱۶.
۵. برای نمونه، رک: سوره غافر، آیه ۷، که واکنش عوامل متعددی از نظام هستی را نسبت به توبه شخص مؤمن - که یکی از توانایی های ساختاری اوست - بیان می کند.
۶. صحیفه سجادیه، ص ۲۲ - ۲۳، دعاؤه فی التحمید لله.
۷. همان، ۶۰.
۸. آمدی، غرر الحکم، ۶۳.
۹. صحیفه سجادیه / ۷۹.
۱۰. رک به: سوره معارج آیه ۱۹ و صحیفه سجادیه / ۷۹ و ۲۹۵.
۱۱. رک به: نساء/۱۲۸، حشر/۹، تغابن/۱۶.
۱۲. رک به: اعراف/۱۷۶، کهف/۲۸، طه/۱۶، فرقان/۴۳، قصص/۵۰، جاثیه/۲۳؛ تصنیف غررالحکم/۶۲، ۶۴ و ۶۵؛ نهج البلاغه عبده، ۷۲/۱.
۱۳. ابوداود طیالسی، ابن حبان، احمد بن حنبل، اسحاق و بزاز این روایت را در کتب و مسانید خود آورده اند.
۱۴. نهج البلاغه، قصار الحکم، ۴۵۷.
۱۵. صحیفه سجادیه، ص ۲۶، دعاؤه فی التحمید لله.
۱۶. همان/۲۴.
۱۷. نهج البلاغه، ۱۸۲/۳.
۱۸. آلبر سوئر، رساله نوینی در فلسفه/۲۴۲، به نقل از: ژکس، فلسفه اخلاق/۲۴.
۱۹. چالمرز جانسون، تحول انقلابی/۳۹.
۲۰. نهج البلاغه، ۲۱۰/۳.
۲۱. قمی، عباس بن محمد رضا، سفینه البحار، ۶۶۸/۲، ماده وطن.
۲۲. تفسیر عیاشی، به روایت ابو بصیر، ذیل آیه رعد/۲۷.
۲۳. برای اطلاع بیش تر بنگرید به: نظام هستی، جلال الدین فارسی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۰.
۲۴. تفسیر عیاشی، به نقل از: قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، انتشارات اسلامیة، تهران، ۲۸۷/۱.
۲۵. صحیفه سجادیه، دعای تحمید خدا.
۲۶. همان، دعای طلب توبه.
۲۷. همان، دعای وداع با ماه رمضان.
۲۸. همان، دعای اشتیاق و آمرزش طلبی.